

طبقه‌ی بورژوازی جهانی، هم‌چون بورژوازی هر کشور، متشکل از لایه‌ها و قشرها (دولت‌ها و رژیم‌ها)یی است که هر کدام روی کردها، افق‌ها، انتظارات، سیاست‌ها و راه‌بردهای خاص خود را دارند. همان‌گونه که جدال میان لایه‌ها و قشرهای فرادست، میانی و خُرد طبقه‌ی بورژوازی در هر جامعه‌ی سرمایه‌داری، بازتاب مناقشات و منازعات آن‌ها بر سر طول و عرض حوزه‌های پیش‌ریز سرمایه، شرایط و مولفه‌های دخیل در سودآوری سرمایه‌ها، تقسیم سودها، سهام مالکیت و جایگاه آن‌ها در ساختار قدرت سیاسی و در یک جمله: توزیع اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر است، در عرصه‌ی بین‌المللی نیز چنین وضعیتی حُکم فرماست. اگر بخش‌های مختلف بورژوازی هر کشور برای اعمال سیاست‌ها و نوع برنامه‌ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی مورد نظر خود و تحمیل آن‌ها بر طبقه‌ی کارگر دست به کودتا، توطئه‌چینی، ائتلاف، پروپاگاندا، مبارزات انتخاباتی و اقداماتی از این دست علیه یک‌دیگر می‌زنند، در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و مناسبات برون‌مرزی میان کشورها نیز این اشکال از روابط را می‌توان مشاهده کرد.

دولت‌ها و قطب‌های بورژوازی - اعم از رژیم‌ها یا تراست‌ها و انحصارات غول‌پیکر مالی و صنعتی دنیا یا سرمایه‌ی اجتماعی ممالک صاحبان این غول‌ها - متناسب با موقعیت خود در تقسیم کار جهانی سرمایه، سلسله‌مراتب متناظر با توان اقتصادی و میلیتاریستی و سهمی که از اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر جهان نصیب خود می‌سازند، سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی خود را شکل داده و پیش می‌برند. ائتلاف‌های منطقه‌ای، پیمان‌های نظامی و امنیتی، اتحادهای بین‌قاره‌ای، قراردادهای اقتصادی، تشکیل سازمان‌های بین‌المللی، مداخلات «بشردوستانه»، جنگ‌ها، ساقط کردن دولت‌ها، معاهدات صلح و... همگی انعکاس روی کردها، سیاست‌ها و استراتژی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی رژیم‌ها و قطب‌های قدرت جهانی بورژوازی هستند که حول حوزه‌های پیش‌ریز سرمایه، دست‌یابی به نیروی کار شبه‌رایگان توده‌های کارگر در کشورهای حوزه‌ی پیش‌ریز، عناصر تعیین‌کننده‌ی سودآوری سرمایه، بازتقسیم سودها و حوزه‌های انباشت، مکان

سیاست خارجه و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی؛

مروری بر کارنامه‌ی چهل ساله‌ی رژیم جمهوری اسلامی

آن‌ها در ساختار قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی جهانی شکل می‌گیرند، فرو می‌پاشند، بازسازی می‌شوند، و تداوم پیدا می‌کنند. اساساً عرصه‌ی روابط بین‌الملل، ماکت بزرگ‌تری از مناسبات سرمایه‌داری میان جوامع و دولت‌های بورژوازی است. منطق حاکم بر این مناسبات، هم‌چون روابط مسلط در درون مرزهای سرزمینی هر جامعه‌ی سرمایه‌داری، منطق سرمایه یا پویه‌ی تولید اضافه‌ارزش و کسب بیش‌ترین سودها است. ایدئولوژی‌های «انسان‌مدار»، «حقوق بشر» کاپیتالیستی، «صلح جهانی» و «معاهدات مربوط به منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی» و... تنها تا جایی اعتبار دارند که یا زمینه‌ی دست‌یابی به حوزه‌های جدید انباشت، نیروی کار ارزان و شبه‌رایگان توده‌ی کارگر، بالاترین نرخ سودها و ارتقا به سطح فوقانی قدرت، حاکمیت و هژمونی در عرصه‌ی بین‌المللی را فراهم سازند و یا مانعی بر سر حصول این اهداف نباشند. در غیر این صورت، تاریخ مصرف آن‌ها منقضی خواهد شد.

در نگاه مارکسی به سیر رُخ دادهای جوامع سرمایه‌داری و منطق حاکم بر روابط میان آن‌ها، این نکته مفروض است که هر سرمایه‌ی منفرد، سرمایه‌های پیش‌ریز شده در یک قلمرو معین، سرمایه‌های یک جامعه یا یک بخش دنیا، همان اضافه‌ارزشی را به چنگ نمی‌آورند که در حوزه‌ی انباشت مستقیم آن‌ها توسط توده‌های کارگر تولید شده است. بالعکس، هر بخشی از سرمایه، حجم و مقداری از کُل اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار طبقه‌ی کارگر جهانی را نصیب خود می‌کند. به عبارت دیگر، کُل اضافه‌ارزش‌ها میان کُل سرمایه‌ها تقسیم می‌شود. سرمایه‌های منفرد یا سرمایه‌ی اجتماعی یک کشور، محصولات خود را وارد بازار می‌کنند، به رقابت می‌پردازند و هر که توان رقابت افزون‌تر دارد، دیگران را از میدان بیرون می‌راند. برای داشتن توان رقابت بیش‌تر باید در حوزه‌ی تولید، از شرایط تولیدی برتر و مساعدتر، تکنیک مدرن‌تر، ماشین‌آلات مجهزتر و بارآوری کار بالاتر برخوردار بود؛ باید هزینه‌ی تولید را پایین آورد و محصولات را با کیفیت و مرغوبیت بازاری‌پسندی بیش‌تر به دست مشتری رساند. همه‌ی این‌ها سلاح رقابت هستند و هر تک سرمایه‌ای، هر تراست سرمایه‌داری یا سرمایه‌ی اجتماعی هر کشور، حداکثر تلاش

ح. الف. (مصطفی حدائق)

را می‌کند تا این سلاح‌ها را کسب کند و در انحصار خود نگه دارد. دارندگان این سلاح‌ها، بازار فروش گسترده تری به چنگ می‌آورند، کالاها را ارزان‌تر و مرغوب‌تر تولید می‌کنند، و به قیمت کم‌تر عرضه می‌نمایند. تولیدات شان در سطحی وسیع، کالاهای سرمایه‌ای و در واقع سرمایه است. کالاهایی که به صورت سرمایه‌ی ثابت در قلمروهای مختلف، در سراسر جهان، پیش‌ریز می‌شود و کشورهای مختلف برای چرخه‌ی تولید سرمایه‌ی اجتماعی خود و برای تشکیل بخش ثابت آن، محتاج خرید و تهیه‌ی آن‌ها هستند. این سرمایه‌ها در تعیین نرخ سود عمومی بازارهای داخلی و بین‌المللی، نقش مسلط ایفا می‌کنند و با این شاخص‌ها سهم بیش‌تری از اضافه‌ارزش‌های جهانی را به تصرف می‌آورند. سرمایه‌ی اجتماعی چند کشور اروپای شمالی و غربی و آمریکای شمالی چنین وضعی دارند؛ در حالی که سرمایه‌های بسیاری از جوامع فاقد این موقعیت‌اند، بارآوری کار در حوزه‌ی تولید آن‌ها پایین است، شرایط تولیدی نازل‌تر و بدتر دارند، قدرت رقابت آن‌ها بسیار پایین‌تر است و سهمی که از اضافه‌ارزش‌های جهانی تصاحب می‌کنند، کم‌تر می‌باشد. عوامل مورد اشاره‌ی فوق، اولاً: دست یک بخش سرمایه‌ی جهانی را در دست یابی به حجم عظیم‌تر اضافه‌ارزش‌ها باز می‌گذارد؛ ثانیاً: این بخش با این که به دلیل ترکیب ارگانیک بسیار بالاتر، اساساً بحران‌خیزتر است، اما این ظرفیت را دارد که بار بحران‌ها را در سطحی وسیع و در هیأت کالا-سرمایه به سوی بخش یا بخش‌های دیگر سرمایه‌ی بین‌المللی منتقل کند. سرمایه در سرشت خود، مکانیسم انجام این نقل و انتقال‌ها را از طریق دو پارامتر عرضه و تقاضا دارا است.

سرمایه‌داری ایران، و شمار بسیاری از جوامع مشابه، برای تحقق پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی خود، برای تشکیل روزمره‌ی بخش ثابت آن، مشتریان اجباری کالا-سرمایه‌های تولید شده توسط بخش اول هستند. انبوه محصولات که این بخش به صورت ابزار کار و ماشین‌آلات و قطعات نیم‌ساخته و وسایل یدکی و نوع این‌ها تولید می‌کند، در چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی جوامع دوم به صورت سرمایه‌ی ثابت وارد می‌شود و سرمایه‌داران این ممالک باید به صورت مستمر آن‌ها را تهیه کنند. به این ترتیب، سرمایه‌ی اجتماعی کشورهای

اخیر عظیم‌ترین بازار خرید یا تقاضا را در اختیار تراست‌ها و انحصارات و غول‌های عظیم مالی و کلا سرمایه‌ی اجتماعی حوزه‌ی نخست قرار می‌دهند. و همین امر، به نوبه‌ی خود، بر روی روند تعیین قیمت‌ها توسط آن‌ها و انتقال سیل آسای اضافه‌ارزش‌ها به سوی آن‌ها تاثیر بارز دارد. سهم قابل توجهی از انتقال بحران‌ها نیز از همین طریق و در همین مجاری صورت می‌گیرد. با ملاحظه‌ی شاخص‌های فوق، مشاهده می‌کنیم که سهم نامعلومی از دنیای عظیم اضافه‌ارزش‌های تولید شده توسط طبقه‌ی کارگر جوامعی مانند ایران، در پروسه‌ی طبیعی سامان‌پذیری کُل سرمایه‌ی جهانی وارد چرخه‌ی ارزش‌افزایی تراست‌های غول‌پیکر مالی و صنعتی دنیا یا سرمایه‌ی اجتماعی ممالک صاحبان این غول‌ها می‌شود. به سخن دیگر، توده‌های کارگر وسیع‌ترین بخش جهان باید هم‌راه با تولید سودهای نجومی برای سرمایه‌داران جامعه‌ی محل فروش نیروی کار خویش، درصد بالایی از سود سرمایه‌های سر به فلک کشیده‌ی متراکم در تراست‌ها، شرکت‌ها و موسسات بین‌المللی را هم تولید نمایند. همین امر باعث می‌شود، که طبقه‌ی سرمایه‌دار جامعه‌ای مانند ایران به خاطر جبران اضافه‌ارزش‌هایی که تسلیم شرکای جهانی ساخته است، جنایت‌بارترین سطح معیشت و امکانات زندگی را بر توده‌های کارگر تحمیل کند. و در همین راستا، برای سرکوب جنبش کارگری به وحشیانه‌ترین نوع دیکتاتوری پلیسی توسل جوید. روی کرد رژیم اسلامی بورژوازی با همسایگان خود در سطح منطقه، مناسبات آن با قطب‌های قدرت جهانی سرمایه‌داری و به طور کُلّی سیاست خارجی و روابط بین‌المللی آن را نیز باید از این منظر کاوید. در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت، اما قبل از آن لازم است به این نکته اشاره کنیم که از زمان انعقاد معاهده‌ی موسوم به «وستفالی» در ۱۶۴۸ و در طول دوره‌ی موسوم به «جنگ سرد» تاکنون، حرف و حدیث‌های فراوانی پیرامون روابط بین‌الملل، مولفه‌های تاثیرگذار بر رفتار کشورها در سطح منطقه‌ای و جهانی، نقش بازی‌گران بین‌المللی، دکترین‌های روابط بین‌الملل، علل و عوامل شکل‌گیری ائتلاف‌ها و هم‌گرایی‌ها، قراردادهای صلح، کنوانسیون‌ها و حقوق بین‌المللی، جنگ میان کشورها، مداخله‌ی نظامی قطب‌های قدرت جهانی، تغییرات و جابه‌جایی‌های

ژئوپلیتیکی، تجزیه و الحاق سرزمینی، رشد بنیادگرایی اسلامی و خیزش اسلام سیاسی و رادیکال در عرصه‌ی بین‌المللی و... مطرح شده است. هم‌زمان، بورژوازی مبادرت به ایجاد نهادها، موسسات، پژوهش‌کده‌ها و اندیش‌کده‌هایی نموده است که به طور مشخص به مطالعه و بررسی سیاست خارجی و روابط بین‌المللی می‌پردازند؛ بخش قابل توجهی از اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر را سالانه به برپایی و استقرار این نهادها و موسسات و تولید افکار و طراحی استراتژی توسط آنان اختصاص داده و میان آن‌ها با وزارت امور خارجه و دستگاه دیپلماسی رژیم‌ها ارتباط تنگاتنگ برقرار ساخته است. اندیش‌وران گوناگونی دست به کار تئوری‌پردازی و استراتژی‌آفرینی در این عرصه شده و بسیاری از آن‌ها در این حوزه صاحب اسم و رسم گشته‌اند. مکاتب و تئوری‌های بی‌شماری هم چون واقع‌گرایی، نو واقع‌گرایی، ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی، لیبرالیسم، نهادگرایی نولیبرال، نهادگرایی امنیت‌محور، سازه‌انگاری و... حول سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی کشورها شکل گرفته‌اند. مفاهیم متعددی از قبیل حاکمیت، قدرت، منافع ملی، بلوک‌های قدرت، بازی‌گران غیردولتی، وابستگی متقابل، گُش‌های ایدئولوژیک و... برای درک رفتار کشورها و تحولات بین‌المللی مطرح گردیده‌اند، اما همه‌ی آن‌ها با پرده انداختن بر واقعیت‌ها و مخفی نگاه داشتن ریشه‌های واقعی و مادی روابط بین‌ملت‌ها، رُخ‌دادها و تحولات جاری در صحنه‌ی بین‌الملل و مولفه‌های بنیادی و تعیین‌کننده‌ی سیاست خارجی رژیم‌های موجود، یا به توجیه و طراحی سیاست خارجی دولت‌های سرمایه‌داری و قطب‌های قدرت جهانی بورژوازی پرداخته‌اند یا تنها به توصیف آن اشتغال داشته‌اند.

نظر به اهمیت این موضوع و با توجه به قرار گرفتن منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج در کانون تحولات بین‌المللی و سیاست خارجی قطب‌های قدرت جهانی بورژوازی، ما در این مقاله به بررسی کارنامه‌ی چهل ساله‌ی رژیم اسلامی بورژوازی در عرصه‌ی بین‌المللی، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و مراودات آن با کشورها در سطح منطقه و جهان خواهیم پرداخت. مرور کارنامه‌ی رژیم در حوزه‌های مذکور از سه جهت حائز اهمیت است:

- نخست، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای که



رژیم اسلامی در آرایش اوضاع و تحولات خاورمیانه و خلیج طی چهار دهه اخیر داشته است؛

- دوم، تاثیر انکارناپذیری که راه بُرد و استراتژی سیاست خارجی آن بر معادلات قطب های قدرت جهانی و تغییرات ژئوپلیتیکی منطقه بر جای نهاده است؛

- و سوم، و از همه مهم تر، نقشی که از طریق جایگزینی عوامل خود به عنوان اپوزیسیون های بورژوازی کشورهای همسایه - به ویژه در عراق، سوریه و لبنان - و تحمیل خود در هیات یک نیروی اثرگذار درونی این کشورها، در جبهه پردازی، مقاومت گردانی، به انحراف کشاندن، فرسایش و سرکوب و سلاخی تام و تمام جنبش های کارگری و غیر کارگری در این کشورها ایفا نموده است.

کارگری حزب توده را شکار و سرکوب می ساخت؛

۲- سلطه ی روی کردهای رفرمیستی و کمونیسم بورژوازی و اردوگاهی نوع حزب توده بر جنبش سرمایه ستیز طبقه ی کارگر؛
۳- هموارسازی راه فعالیت آزادانه و بدون هیچ مانع ارتجاعی ترین لایه های بورژوازی توسط رژیم شاه با هدف کمونیسم ستیزی و سرکوب جنبش ضد سرمایه داری کارگران؛
و ۴- خطر سقوط چرخه ی ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی ایران و ضرورت های ناشی از سکان داری فاشیسم بورژوازی برای نجات آن از ورطه ی فروپاشی.

برای بررسی کارنامه ی چهل ساله ی رژیم جمهوری اسلامی در عرصه ی سیاست خارجی و مناسبات منطقه ای و بین المللی می توان از همین عامل آخر شروع کرد.

خیزش توده های کارگر و موج اعتصابات و مبارزات آن ها هر لحظه تصویر سقوط و فروپاشی سرمایه را پیش چشم آن ها ترسیم می کرد. قطب های قدرت جهانی بورژوازی و امپریالیست های غربی شریک با بورژوازی ایران نیز برای حفظ حتا المقدور سرمایه ی اجتماعی ایران و جایگاه خود در این بخش بسیار مهم و استراتژیک سرمایه ی جهانی، دفع خطر کمونیسم طبقه ی کارگر و الزامات ناشی از رقابت با قطب قدرت شرقی بورژوازی، به هر راه بُردی چنگ می زدند. و از سیاست «مشت آهنین» گرفته تا «طرح مذاکره و سازش میان اپوزیسیون های مشروطه خواه و لیبرال با طیف مذهبی بورژوازی» را آزمون می کردند. اما بحران به توفندگی خود ادامه می داد و کُل چاره جوئی های شاه، دربار، ارتش، ساواک، قطب قدرت غربی بورژوازی جهانی و در



زمینه های داخلی و بین المللی شکل گیری جمهوری اسلامی را می بایست از منظر ضرورت های پویه ی منتقل بازتاب داشت و ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی ایران، موقعیت و مکان آن در تقسیم کار جهانی سرمایه، ملائذات مربوط به استراتژی خاورمیانه ای دو قطب قدرت روز بورژوازی جهانی، تکاپو برای یافتن حوزه های پیش ریز، رقابت بر سر میزبان سود و سهام مالکیت و قدرت در خارج از مرزهای سرزمینی، سهم افزون تر از اضافه ارزش های حاصل استثمار توده های کارگر در قیاس با شرکای بین المللی و لزوم سرکوب و مهار جنبش کارگری در منطقه ی خاورمیانه و خلیج و هم پندین بخش هایی از جهان نگرینست.

شکل گیری جمهوری اسلامی و جابه جایی در معادلات منطقه ای

استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران، محصول شکست فاجعه بار قیام بهمن ۵۷ بود. آن چه در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، در فاصله ی زمانی قبل و بعد از قیام بهمن روی داد، برآیند مبارزه ی طولانی مدت طبقاتی و تاثیر اجتناب ناپذیر و تناقض آمیز عناصر و مولفه های متفاوت و متضاد این مبارزه بر یک دیگر بود. به طور بسیار خلاصه و تیتروار می توان چهار عامل اساسی را در شکست قیام و شکل گیری و تثبیت جمهوری اسلامی ذکر کرد:

۱- دیکتاتوری هار بورژوازی سلطنتی و کمونیسم ستیزی تمام عیار آن، که هر جنب و جوشی ولو در شکل بورژوایی و ضد

بازگشت بحران، پس از یک دوره ی رونق طلایی انباشت و خطر فروپاشی چرخه ی ارزش افزایی سرمایه طی سال های ۵۵ تا ۵۷، سبب شد تا لایه های صدرنشین بورژوازی ایران از دربار و ارتش و ساواک گرفته تا صاحبان تراست ها و بنگاه های گول پیکر سرمایه تا عناصر درون و حاشیه ی ساختار قدرت سیاسی، در گرداب چاره جوئی ها و یافتن راه حلی برای نجات سرمایه از ورطه ی سقوط اسیر شوند. مناقشات درون بورژوازی وارد فاز تعیین کننده ای گردید و جنگ و جدال میان قشرها و لایه های مختلف این طبقه برای خروج از ورطه ی بحران و تحمیل برنامه ریزی نظم تولیدی مورد نظر خود برای نجات چرخه ی ارزش افزایی سرمایه از خطر فروپاشی، بیش از پیش شدت یافت. هم زمان،

راس آن ایالات متحده ی آمریکا و هم چنین اپوزیسیون لیبرال - ناسیونالیست درون ساختار قدرت سیاسی سرمایه را سترون می ساخت. در این میان تنها یک راه وجود داشت: این که برای جلوگیری از فروپاشی چرخه ی بازتولید سرمایه ی اجتماعی ایران، برای سرکوب و مهار جنبش توده های کارگر و دفع هر گونه خطر ناشی از کمونیسم سرمایه ستیز آنان، دست به دامان یکی از مرتجع ترین و فاشیست ترین نیروهای تاریخ بورژوازی شد. البته زمینه های بالندگی و رشد این نیروها را پیش تر خود رژیم شاه فراهم ساخته بود. این بخش بورژوازی اگر چه در حاشیه ی ساختار قدرت سیاسی روز سرمایه قرار داشت، اما مالکیت بخش عمده ای از سرمایه ی اجتماعی را نیز دارا بود. لایه ی مذکور در

پشت شعارها و اپوزیسیون‌نمایی‌های خود، نه تنها هیچ مشکلی با سیاست‌ها و روی کرد رژیم در قبال سرکوب و قتل عام توده‌ی کارگر و دیگر نیروهای مخالف سیاسی - به ویژه اعضای دو سازمان بزرگ چریکی آن روز- نداشت، بلکه از حیث انسان‌ستیزی قرون وسطایی، تبعیضات جنسی و نژادی و قومی و عقیدتی، باور به تشدید بیش از پیش استثمار توده‌های کارگر و تحمیل انواع قوانین ماورای ارتجاعی اسلامی به توده‌ها، دست هر جرثومه‌ی وحشت و تباهی را نیز از پشت می‌بست. اختلاف واقعی این بخش با رقبای فرادست طبقاتی، نه حول این موارد، که به سهم کم تر آن از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران، حاشیه‌نشینی در ساختار قدرت سیاسی و نقش آفرینی کم تر در برنامه‌ریزی نظم سرمایه و هجوم امپریالیستی سرمایه‌های خارجی به حوزه‌ی انباشت داخلی و حریم سودآوری سرمایه‌های تحت مالکیت آن‌ها برمی‌گشت. همان‌گونه که اشاره شد، رژیم شاه با سرکوب و کشتار هر فعل و انفعال کمونیستی، راه برآمدن آن‌ها در هیأت اپوزیسیون (!) واقعی رژیم را قبلاً هموار ساخته بود. روی کرد فرمیستی و بورژوازی اردوگاهی نوع حزب توده، زمینه‌های تخلیه‌ی جنبش کارگری از هر نوع پتانسیل رادیکال و سرمایه‌ستیز را مهیا کرده بود. سطح نازل آگاهی و شکست‌های فاجعه‌بار گذشته نیز توده‌های کارگر ایران را از شناخت موقعیت طبقاتی و تعیین تکلیف با کُل روی کردهای فرمیستی، کمونیسم اردوگاهی و اپوزیسیون‌نمای بورژوازی دور نموده بود. بنابراین، همه‌ی شرایط لازم برای میدان‌داری و درو کردن توهم توده‌ها برای عروج به عرش قدرت سیاسی توسط این لایه‌ی فاشیست بورژوازی آماده بود. این‌ها تا قبل از وقوع قیام بهمن ۵۷، لایه‌های خرد و میانی بورژوازی ایران را شکل می‌دادند. و عناصر و نیروهای تشکیل‌دهنده‌ی آن اگر چه طیف متحد و هم‌گونی به شمار نمی‌آمدند، اما همگی آن‌ها بر یک ساحل مشترک لنگراندازی می‌کردند؛ کُل عناصر و قشرهای تشکیل‌دهنده‌ی لایه‌ی میانی و خرد بورژوازی، کمونیسم‌ستیز بودند. هم‌زمان، خطر خیزش توده‌های کارگر و بالندگی جنبش سرمایه‌ستیز آن‌ها، بورژوازی‌ها را سلطنتی و امپریالیست‌های آمریکایی حامی او را وامی‌داشت تا به موازات سرکوب هر فعل و انفعال کمونیستی، به اپوزیسیون‌سازی

روی آورند؛ با سرکوب دو سازمان بزرگ چریکی آن روز و درس گرفتن از تجربه‌ی آن‌ها، مسیر مبارزه‌ی توده‌ها را مین‌گذاری نمایند و برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در جنبش کارگری ایران، آن را در باتلاق ارتجاع اسلامی مدفون سازند. به این ترتیب، رژیم شاه بستر مناسب و حاشیه‌ی امن کافی برای فعالیت بورژوازی دین‌مدار را فراهم، شرایط لازم برای اپوزیسیون‌نمایی قشرهای میانی و پایین بورژوازی را مهیا نمود، و راه پیکار سرمایه‌ستیز و کمونیستی کارگران را به سوی گم‌راهه‌ی پان‌اسلامیسم بورژوازی منحرف ساخت.

بر خلاف وارونه‌بافی‌های نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی و تئوری پردازان و تاریخ‌نگاران آن، روی کرد شاه در قبال فعالیت بورژوازی دین‌مدار و ارتجاع اسلامی، هیچ ربطی به منش مذهبی او نداشت، بلکه اقتضای روز سرمایه‌داری ایران و یکی از شروط لازم برای مهار و فرسایش جنبش کارگری و کمونیسم‌ستیزی، حتا رفع خطر کمونیسم اردوگاهی، بود. به این ترتیب بود، که نیروهای مختلف طیف مذکور از اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ تلاش‌های گسترده‌ای را برای سازمان‌یابی خود به عمل آوردند. در سرتاسر شهرها و روستاها، کانون تبلیغات اسلامی، انجمن‌های دینی، مدارس خصوصی مذهبی، مراکز چاپ و نشر آثار، سازمان‌های خیریه، هیأت‌های مبارزه با مسیحیت و بهائیت، حسینیه‌ها، مساجد، تکایا و جمعیت‌های عدیده‌ی دیگر تاسیس کردند. با این که عناصر مختلف و متنوعی از سرمایه‌دار صنعتی صاحب کارخانه و کارگاه، بازاری، دولت‌مرد، مدیر، مشاور یا سرمایه‌داران صدر بوروکراسی دولتی، افراد نیروهای مسلح و نهادهای پلیسی، نظامی و امنیتی رژیم، دانش‌گاہیان، روحانیون و در یک کلام: عناصر طیف‌های مختلف اقصای میانی و پایین بورژوازی در بسیاری از هیأت‌ریسه‌های جمعیت‌ها عضو و هم‌کار بودند، اما محوریت آن‌ها بنا بر ملزومات روز سرمایه‌داری ایران، اولویت دفع خطر نفوذ کمونیسم در جنبش کارگری ایران و اسیر ساختن آن در باتلاق اپوزیسیون‌نمایی رژیم، با لایه‌ی شریعت‌مدار و فقاہت‌سالار بورژوازی بود. اتخاذ ایدئولوژی شیعی و اتحاد نیروهای تشکیل‌دهنده‌ی جمهوری اسلامی حول این ایدئولوژی را از این منظر می‌بایست نگاه کرد. همین بخش بورژوازی بود که توانست با سوار شدن بر موج توهم توده‌های عاصی،

هر جست و خیز خودپوی کمونیستی و آگاهی متناظر با آن را در باتلاق عفونی رویکردها و نوع برنامه‌ریزی نظم سیاسی، اجتماعی، حقوقی، مدنی و ایدئولوژیک خود فلج سازد؛ با سازمان‌دهی وسیع لومپن پرولتاریا، میدان را از دست رقبای لیبرال بگیرد و با قبضه‌ی ماشین دولتی سرمایه‌بعد از قیام بهمن، خود را حاکم بلامنازع صحنه‌ی سیاسی روز ایران نماید. طیف بورژوازی شریعت‌مدار، برعکس سایرین، همه چیز داشت. شبکه‌های وسیع نفوذ اجتماعی، انجمن‌های درهم تنیده‌ی سراسری، منابع عظیم مالی و پولی، بلندگوهای تبلیغاتی، حمایت استیصال‌آمیز همه‌ی اپوزیسیون‌های لیبرال بورژوازی از خود، حمایت قطب شرقی سرمایه‌داری جهانی، سرسپردگی نفرت‌بار حزب توده و طیف توده‌ای در مقابل خویش، و از همه این‌ها مهم تر: ذخایر سرشار و کم‌زوال توهم جمعیت‌های ناراضی، همه و همه به اندازه‌ی کافی در خزانه‌اش انبار شده بود.

مولفه‌های ذکر شده، نشان می‌دادند که طیف مذکور برنده‌ی اصلی رخ‌دادهای روز خواهد بود. به طور کلی، زمینه‌های داخلی و بین‌المللی شکل‌گیری جمهوری اسلامی را می‌بایست از منظر ضرورت‌های پویه‌ی مختل بازانباشت و ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی ایران، موقعیت و مکان آن در تقسیم کار جهانی سرمایه، ملاحظات مربوط به استراتژی خاورمیانه‌ای دو قطب قدرت روز بورژوازی جهانی، تکاپو برای یافتن حوزه‌های پیش‌ریز، رقابت بر سر میزان سود و سهام مالکیت و قدرت در خارج از مرزهای سرزمینی، سهم افزون‌تر از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر در قیاس با شرکای بین‌المللی و لزوم سرکوب و مهار جنبش کارگری در منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج و هم‌چنین بخش‌هایی از جهان‌نگریست. همین مولفه‌ها بودند که پس از استقرار و تثبیت رژیم، روی کرد سیاست خارجی و حدود مراودات بین‌المللی آن را در سطح منطقه و جهان تعیین می‌کردند. این بر خلاف وارونه‌پردازی نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی از جریان‌های ارتجاعی پان‌اسلامیستی گرفته تا ناسیونالیستی، فرمیسم چپ و راست، طیف چپ‌نمای ناسیونالیست و احزاب و جریان‌های میلیتانت سرنگونی‌طلب و امپریالیست‌ستیز بورژوازی است، که سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی رژیم را بر محور تضادهای ایدئولوژیک با غرب، آرمان‌گرایی



شیعی، ضدیت با منافع ملی، آمریکاستیزی رمانتیستی، امپریالیست ستیزی اسلامی، و نظایر این‌ها تحلیل و تفسیر می‌کنند. هر رژیم سرمایه‌داری متناسب با موقعیت خود در تقسیم کار جهانی سرمایه و سهمی که از اضافه ارزش‌های حاصل استثمار توده‌ی کارگر جهان نصیب خود می‌سازد، در جست‌وجوی حوزه‌های تازه‌ای برای پیش‌ریز سرمایه‌ها، یافتن نیروی کار ارزان‌تر، به دست آوردن نرخ‌های سود بالاتر، کسب موقعیت برتر در ساختار قدرت سیاسی جهانی و ایفای نقش تعیین‌کننده در معادلات جاری بین‌المللی برمی‌آید. بورژوازی هر کشور برای تحقق این اهداف و با رجوع به مولفه‌هایی هم چون قدرت اقتصادی، توان نظامی و تکنولوژیکی، مختصات ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک خود سعی در یافتن متحدانی در سطح منطقه و جهان، تاثیر گذاشتن بر معادلات جاری بین‌المللی و ادغام رقبا در نظم خود می‌نماید. در همین حال، برای عبور از سد جنبش کارگری و القای راه‌بردهای سیاست خارجی خود به عنوان عالی‌ترین و انسان‌مدارترین راه‌بردها، به انواع توهم‌آفرینی‌ها و توجیه‌پردازی‌ها متوسل می‌شود؛ جنگ علیه توده‌های کارگر دیگر مناطق و سرزمین‌ها را مداخله‌ی «بشردوستانه» نام‌گذاری می‌کند؛ بمب باران، آتش‌افروزی و راه‌اندازی حمام خون را ملاحظات امنیت ملی خود اعلام می‌دارد؛ دست‌یابی به سلاح‌های کشتار جمعی از مخوف‌ترین بمب‌های شیمیایی گرفته تا هیدروژنی و هسته‌ای را توان‌بازدارندگی خود در راستای حفظ صلح جهانی قلمداد می‌کند؛ لشکرکشی به نقاط مختلف جهان، انهدام محل سکونت توده‌های کارگر، قتل عام و آواره کردن آن‌ها را مبارزه با تروریسم دولتی و بین‌المللی نام می‌نهد؛ جنگ و ستیز با رقبا و اتحاد با شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی بر سر بازتقسیم حوزه‌های انباشت و استثمار توده‌های کارگر برای کسب بیش‌ترین اضافه ارزش‌ها و بالاترین نرخ سودها را پیگیری و تامین منافع ملی عنوان می‌نماید؛ و برای حصول این اهداف، هویت تازه‌ای برای خود جعل می‌کند. از احیای هویت دینی حرف به میان می‌آورد؛ روایتی از اسلام یا هر مذهب دیگری را در زیر انبوهی از خرافه و جعل به خورد توده‌ها می‌دهد. از قعر تاریخ برده‌داری و از عمق باتلاقی عفوئی و ضد بشری فقه اسلامی، گوهر رهایی انسان‌ها

را استخراج و بمباران و آوارگی و گرسنگی و سیه‌روزی توده‌های کارگر در هر نقطه از جهان را مأموریت خود برای رجعت ناجی بشریت اعلام می‌دارد. از این نظر، هیچ تفاوتی میان رژیم‌هایی با ساختار سیاسی لیبرالیستی، مشروطه پادشاهی، مذهبی، فاشیستی و میلیتاریستی وجود ندارد. همه‌ی آن‌ها اهدافی واحد با سازوکارهایی متفاوت را در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و در پویه‌ی استثمار طبقه‌ی کارگر جهانی دنبال می‌کنند. جمهوری اسلامی نیز مثل هر رژیم دیگر سرمایه‌داری از قعر همین پویه سر برآورد. استقرار این رژیم، پاسخی به فروپاشی چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی ایران و بدیل مطلوب سرمایه برای تداوم استیلا بر طبقه‌ی کارگر، سرکوب و قتل عام جنبش کارگری و بازتولید مناسبات سرمایه‌داری بود.

دولت جمهوری اسلامی از همان ابتدای تاسیس، ویژگی‌های یک دولت سرمایه‌داری متشدد و درگیر در پروسه‌ی تشکیل و انسجام و آرایش در شرایط بی‌ثبات بعد از وقوع یک قیام سراسری را بازتاب می‌داد. یک دولت بورژوازی که رسالت و نقش روزش، اولاً: استیلای تام و تمام بر جنبش کارگری و نیروهای مخالف؛ و ثانیاً: بازسازی نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری بود. دو بخش بورژوازی در این ساختار، نوعی تقسیم کار نانوشته را در میان خود پدید آورده بودند. یک بخش شامل گل‌نیروهایی می‌شد، که در آغاز حزب جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دادند. این نیروها در مراحل بعد، کارگزاران سازندگی و جناح راست و کمی این طرف‌تر اصلاح‌طلب و اصول‌گرا و لیست‌طویلی از این اسامی نام گرفتند؛ و بخش دیگر می‌کوشید تا شیرازه‌ی درهم ریخته‌ی نظم تولیدی سرمایه را بازگرداند. بخش اخیر، شامل بقایای بورژوازی مشروطه‌خواه لیبرال و عناصر نهضت آزادی، که سکان دولت موقت را در دست داشتند، از همان ابتدا تلاش می‌کردند تا ضمن بازسازی روابط با قطب قدرت غربی بورژوازی جهانی و در راس آن دولت بورژوازی آمریکا، در نظم مطلوب آن ادغام شده و از این طریق برنامه‌ریزی نظم مطلوب اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، مدنی و ایدئولوژیک خود را برای نجات چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی ایران از خطر فروپاشی و سامان‌پذیری آن در سرمایه‌ی جهانی به پیش برند. در همین

راستا بود که در دهم آبان ۱۳۵۸، ملاقاتی میان بازرگان و یزدی با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، در الجزایر صورت گرفت. اما روی کرد این بخش بورژوازی، قبلاً هم سترونی کامل خود در عرصه‌ی جدال با رقبای طبقاتی نشان داده بود. موقعیت روز سرمایه‌داری ایران و خطر فروپاشی کامل چرخه‌ی ارزش‌افزایی آن بانگ می‌زد که دولت بازرگان، طیف نهضت آزادی و گل بورژوازی مشروطه‌خواه و لیبرال-مذهبی می‌بایست دیر یا زود جای خود را به دولتی بسپارند که از عهده‌ی سرکوب و قتل عام توده‌های کارگر و هر نیروی مخالف دیگری برآید. انجام این مأموریت، شکل بندی ارگانیک یک ساختار سیاسی، میلیتاریستی، بوروکراتیک و مخوف پلیسی را بیش از پیش ضروری می‌ساخت. صحابه‌ی خمینی و طیف فقاقت‌سالار و شریعت‌مدار بورژوازی، که حول حزب جمهوری اسلامی گرد آمده بودند، در همین راستا، و بلافاصله بعد از افشای ملاقات بازرگان با برژینسکی، آن‌ها بهانه‌ی لازم را به دست آوردند و در اولین اقدام دست به گروگان‌گیری در سفارت آمریکا زدند. طیف مذکور با این کار، چهار هدف اصلی را دنبال می‌کرد: اولاً، از شر رقبای طبقاتی خود به ویژه کمونیسم خلقی و میلیتانت امپریالیسم ستیز بورژوازی خلاص می‌شد؛ ثانیاً، با سر دادن شعارهای فریب‌کارانه‌ی «استکبارستیزی» و «دفاع از محرومان جهان» توهم توده‌های کارگر را وثیقه‌ی دخالت‌جویی‌ها و توسعه‌طلبی‌های منطقه‌ای و جهانی خود می‌کرد؛ ثالثاً، قطب قدرت شرقی بورژوازی را برای مقابله با هژمونی طلبی قطب غربی و در راس آن امپریالیست آمریکا، و نیز یافتن جای پای در معادلات جاری منطقه‌ای و جهانی، با خود هم‌راه می‌ساخت؛ رابعاً، آزادی‌گروگان‌ها را به جابه‌جایی احتمالی در ساختار قدرت سیاسی روز بورژوازی آمریکا، روی کار آمدن بخش محافظه‌کار بورژوازی در آن کشور و کسب امتیازات لازم از آن‌ها در زمان مقتضی مرتبط می‌نمود.

شعار فریب‌کارانه‌ی «نه شرقی، نه غربی»، راه‌برد اولیه‌ی رژیم اسلامی بورژوازی در سیاست خارجی و تلاش برای قرار گرفتن در میانه‌ی رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی دو قطب روز بورژوازی جهانی، مصون ماندن از خطر تعرض پیش‌بینی‌نشده‌ی هر



کدام از آن‌ها، تثبیت هر چه عاجل تر یک رژیم هار فاشیستی-اسلامی برای بازسازی چرخه‌ی ارزش افزایی سرمایه و مهار کمونیسیم سرمایه‌ستیز طبقه‌ی کارگر بود. رژیم از این حیث به بسیاری از اهداف خود دست یافت. دو قطب قدرت روز بورژوازی جهانی نیز اوضاع را از دو منظر متفاوت، اما با اهدافی واحد نظاره می‌کردند. قطب شرقی بورژوازی و نمایندگان توده‌ای آن ضمن هم‌راهی «اصولی» با رژیم اسلامی، هر نوع کمک اطلاعاتی و سیاسی را که لازمه‌ی شکار و سرکوب هر فعل و انفعال کمونیستی و سرمایه‌ستیز کارگری بود، در اختیار رژیم قرار می‌داد. هم‌زمان، ماجرای اشغال سفارت را با شور و شوق فراوان دنبال می‌کرد و به موازات آن نیم‌نگاهی هم به تعبیه‌ی عناصر نزدیک به خود در ساختار قدرت سیاسی روز رژیم اسلامی بورژوازی داشت. در سوی دیگر، برای قطب قدرت غربی بورژوازی و در راس آن ایالات متحده، پذیرش سقوط رژیم شاه و از دست دادن یک متحد استراتژیک تا حدود زیادی دشوار بود. رژیم شاه قرارگاه اصلی حضور و قدرت دولت آمریکا در منطقه‌ی خلیج، خاورمیانه و آسیای میانه بود و دفاع از آن جزء تفکیک‌ناپذیر استراتژی بین‌المللی بورژوازی ایالات متحده به حساب می‌آمد. موقعیت خاص ژئوپولیتیکی کشور نیز اهمیت مساله را دو چندان می‌کرد. ایران ۱۶۰۰ کیلومتر با «شوروی» آن روز مرز مشترک داشت و هر خطری متوجه سرمایه‌داری این نقطه از جهان می‌شد، دامنه‌ی آن را تا درون مرزهای قدرت غربی بورژوازی توسعه می‌داد. مولفه‌های تعیین‌کننده‌ی دیگری از جمله موقعیت راه‌بردی ایران به عنوان یک کشور کاملاً مهم صادرکننده‌ی نفت و گاز در دنیا، مسلط بر یکی از حساس‌ترین آب‌راه‌های بین‌المللی و دارای عظیم‌ترین ذخائر انرژی فسیلی، هر کدام بر اهمیت موضوع می‌افزودند. با این حال، بورژوازی آمریکا از این که اکنون رژیمی بر سر کار است که خطر جنبش کارگری را از سر سرمایه در یکی از بحرانی‌ترین و بااهمیت‌ترین مناطق جهان دفع نموده، احساس رضایت و خشنودی می‌کرد. در عین حال، پیش‌بینی می‌کرد که با گذشت زمان و هم‌راه با تشدید بحران‌ها و فروکش نمودن تب ناشی از «انقلابی‌گری»، زمام امور به دست بخش دیگری از بورژوازی ایران افتد که خود را

آماده‌ی ادغام در نظم مورد نظر آمریکا ببیند. به همین دلیل، روی کرد ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی نه رویارویی نظامی یا کودتا از نوع بیست و هشتم مرداد ۳۲، بلکه عمدتاً حول آزادی‌گروگان‌ها، هشدار نسبت به عواقب دیپلماتیک و بین‌المللی اشغال سفارت و اعمال تحریم‌ها دور می‌زد. به عبارت دیگر، در استراتژی خاورمیانه‌ای ایالات متحده، جایگزینی یک رژیم فاشیست اسلامی که در برابر هر نوع فعل و انفعال کمونیستی و سرمایه‌ستیز توده‌های کارگر حمام خون جاری کند و با تحمیل نظم قرون وسطایی، ثبات لازم در این بخش بحران‌زای جهان را برقرار سازد، ولو این که رابطه‌ی «دیپلماتیک» با آن نداشته باشد، دستاورد مهمی به شمار می‌رفت. در مقابل، رژیم اسلامی تا جایی که امکان داشت، معادلات منطقه‌ای میان دو قطب قدرت جهانی بورژوازی را به سود خود و در جهت تحکیم پایه‌هایش تغییر داد. در گام نخست، هر جنب و جوش توده‌های کارگر و نیروهای سیاسی مخالف را شکار نمود؛ اپوزیسیون بورژوازی و میلیتانت مستقر در نواحی مرزی را سرکوب کرد؛ نظم سیاسی، اجتماعی، حقوقی و ایدئولوژیک خود را در درون جامعه برقرار ساخت؛ سایه‌ی شوم وحشت و مرگ را بر هر کوی و برزن گسترانید؛ اما هم‌زمان برای نجات چرخه‌ی در حال فروپاشی سرمایه‌ی اجتماعی ایران، خود را با مشکلات عدیده‌ای مواجه یافت. با رجوع به مولفه‌های معین سرمایه‌داری ایران، بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی از فروپاشی رژیم شاه و مقارن با آن بحران جهانی سرمایه، مشاهده می‌کرد که نرخ سود با سرعت سیر نزولی می‌پیماید. کاهش صادرات نفت و اضافه‌ارزش‌های نفتی نیز مزید بر علت می‌شد. بنابراین، برای خروج از ورطه‌ی بحران، بازسازی حتاالمقدور چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی، دفع خطر عروج و بالندگی جنبش کارگری و نقش‌آفرینی در معادلات جاری میان دو قطب قدرت جهانی در منطقه، راه سوار شدن بر موج توهّم توده‌های عاصی در لبنان، فلسطین، برخی کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج و بخش‌هایی از شمال آفریقا را در پیش گرفت. این روی کرد، اقتضای روز سرمایه بود. هیچ ربطی به عریبه‌های کُفر و دین ارتجاع بورژوازی و اسلام اسلام‌کردن‌های خمینی و صحابه‌ی میلیتاریست و فاشیست او نداشت. اگر رژیم شاه، راه دست‌یابی به

اضافه‌ارزش‌های مورد نیاز چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی ایران را ایفای نقش ژاندارم قطب قدرت غربی بورژوازی و سرکوب هر فعل و انفعال کمونیستی در خاورمیانه، خلیج و مناطقی از شمال آفریقا می‌دید، برای رژیم نوپای فاشیستی-اسلامی بورژوازی، حصول این اهداف در آشوب افکنی، برهم زدن نظم گذشته، دمیدن در آتش فرقه‌گرایی و تبعیضات نژادی و قومی و عقیدتی تعریف می‌شد. برای این منظور، می‌بایست بر روی توهّم توده‌های کارگر کشورهای حوزه‌ی خلیج و منطقه‌ی خاورمیانه حساب ویژه‌ای باز می‌کرد؛ آتش اختلافات فرقه‌ای و قومی میان لایه‌های مختلف توده‌ی کارگر را شعله‌ور می‌نمود؛ عقب‌مانده‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر این مناطق را در هیأت فاشیستی، شبه‌نظامی و مذهبی مورد نظر خود سازمان‌دهی می‌کرد؛ استثمار و حشیانه‌ی توده‌ها و سرکوب قرون وسطایی آن‌ها توسط بورژوازی این کشورها را وثیقه‌ی پذیرش رهبری و سیادت جمهوری اسلامی و عوامل آن می‌ساخت؛ تقلا‌ی عناصر حاشیه‌ی ساختار قدرت سیاسی در این کشورها برای عروج به عرش قدرت را پشتوانه عوامل و نیروهای دست‌نشانده‌ی خود قرار می‌داد؛ نیروهایی که در گام نخست، به اپوزیسیون بورژوازی و در مراحل بعد به لایه‌های حاکم بورژوازی در این کشورها و نیروهای تعیین‌کننده در ساختار قدرت سیاسی تبدیل می‌شدند. شرط لازم برای تحقق این اهداف، معماری یک رژیم فاشیستی-اسلامی در داخل بود، که بخش عمده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی را به مالکیت یک ساختار سیاسی، میلیتاریستی، بوروکراتیک و پلیسی در آورده و شکل حقوقی مالکیت سرمایه‌ها را متناظر با اهداف توسعه‌طلبانه‌ی فاشیستی خود در خاورمیانه، خلیج، شمال آفریقا و... ترسیم نماید. پایه‌ی تبلیغی و پروپاگاندای این استراتژی نیز قبل از هر چیز بر «اسرائیل ستیزی» و «دشمنی با صهیونیست‌ها» قرار می‌گرفت. بمباران تبلیغاتی توده‌ها توسط دستگاه‌های شست‌وشوی مغزی و مهندسی افکار و سازمان‌دهی فاشیستی لایه‌ی عقب‌مانده‌ی طبقه‌ی کارگر علیه بخش‌های دیگر این طبقه، بستر اجتماعی لازم را برای پیش‌برد این استراتژی فراهم می‌ساخت. در فاصله‌ی کوتاهی از استقرار جمهوری اسلامی، دشمنی با اسرائیل به محور اصلی کُل رویکردهای سیاست خارجی بدل گشت. کوبیدن بر طبل دشمنی با صهیونیسم و تهدید



زمانی، دست یابی به این افق‌ها و حصول این چشم‌اندازها را برای بورژوازی ایالات متحده و بخش‌ها یا محافلی از بورژوازی خاورمیانه ناممکن کرد.

جنگ ارتجاعی با عراق و تغییر در روی کرد سیاست خارجی ایران

حمله‌ی نظامی به ایران تا قبل از روی کار آمدن رژیم اسلامی بورژوازی به خاطر توانایی برتر نظامی آن نه تنها غیرممکن بود، بلکه به واسطه‌ی نقش رژیم شاه به عنوان ژاندارم منطقه - که مورد حمایت همه‌جانبه‌ی قطب قدرت غربی بورژوازی بود- ضرورتی نداشت. بورژوازی درنده‌ی سلطنتی، قدرت پی‌گیری راه‌برد ترسیم خط تالوگ در اروند رود و تسلط بر جزایر سه‌گانه را دارا بود. در کنار این‌ها، حمایت ایالات متحده و اسرائیل

در بخش‌های مختلف خاورمیانه و خلیج به این رژیم‌ها تعیین می‌شد، با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، استراتژی مذکور دچار برخی تغییرات و جابه‌جایی‌ها گردید. سرکشی نمودن بحران جهانی سرمایه و موقعیت معین سرمایه‌داری کشورهای حوزه‌ی خاورمیانه و خلیج در تقسیم کار جهانی سرمایه، چشم‌انداز بقا و پایداری دیکتاتوری‌های درنده‌ی مستقر در این کشورها را نزد قطب‌های قدرت جهانی بورژوازی تیره و تار می‌کرد. خیزش جنبش‌های کارگری در این مناطق و خطر نفوذ کمونیسم سرمای‌ستیز در این جنبش‌ها نیز مهار آن توسط قطب غربی بورژوازی را با تردیدهای جدی مواجه می‌ساخت. بنابراین، الگوی فاشیست اسلامی ایران به طور موقت می‌توانست بدیل مطلوب ایالات متحده برای نجات چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی

منافع بورژوازی اسرائیل از چند جهت برای رژیم اهمیت اساسی داشت. اولاً: جنگ میان اعراب و اسرائیل و مناقشه‌ی تاریخی بین بورژوازی فلسطین و دولت بورژوازی اسرائیل را تحت تاثیر استراتژی‌ها و راه‌بردهای توسعه‌طلبانه‌ی خود قرار می‌داد. به این معنی که با کمک به تشکیل سازمان‌هایی هم‌چون «حزب‌الله» و «جهاد اسلامی» و در مراحل بعد «حماس» و نیز سوار شدن بر موج توهم‌توده‌های کارگر لبنانی و فلسطینی، منافع بورژوازی اسرائیل و این طریق منافع استراتژیک ایالات متحده را در منطقه به طور جدی تهدید می‌کرد؛ ثانیاً: به دلیل اهمیت ژئواستراتژیک اسرائیل و دولت راسیست دینی آن برای قطب قدرت غربی بورژوازی و در راس آن ایالات متحده، این بخش بورژوازی جهان را نسبت به پذیرش شروط خود برای



جنگ میان رژیم بعث عراق و جمهوری اسلامی قبل از هر چیز هراسم بخش‌هایی از بورژوازی عرب و خاورمیانه از نظرات توسعه‌طلبی و زیادت‌خواهی رژیم اسلامی را آشکار می‌ساخت. حمله‌ی صدام به ایران بیش‌تر از آن که معطوف به بلندپروازی‌ها و تحقق آرزوهای دیرین او باشد، نشانه‌ی وحشت‌وی از گسترش دامنه‌ی نفوذ رقیب فاشیست اسلامی بود به شمار می‌رفت. صدام ضمن آن که آماده‌ی جنگ با ایران می‌شد، نسبت به تهدیدات جدی رژیم اسلامی و دامن‌گیری این تهدیدات هشدار می‌داد و بخش‌های مختلف بورژوازی عرب را به ایجاد یک جبهه‌ی متحد علیه ایران دعوت می‌کرد.

برای تقویت مالی و لجستیکی کردهای عراق علیه بورژوازی حاکم بر این کشور را نیز پشتیبانی خود داشت. تحت چنین شرایطی، هر سطحی از تحرک نظامی علیه ایران می‌توانست دولت سرمایه‌داری عراق را با پیامدها پیش‌بینی نشده‌ی واکنش ایران و حمایت همه‌جانبه‌ی ایالات متحده از آن مواجه سازد. اما با فروپاشی رژیم پهلوی، این معادلات تحت تاثیر روی کرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی دچار برخی جابه‌جایی‌ها گردید. استقرار رژیم اسلامی در ایران، این فرصت را به صدام می‌داد تا به صورت نگهبان دروازه‌ی شرقی مناطق عربی نقش‌آفرینی نماید. در این میان، مولفه‌های اصلی استراتژی خاورمیانه‌ای دو قطب روز بورژوازی جهانی پیرامون مناسبات میان عراق و ایران را هر چند عناصری متفاوت

اجتماعی این کشورها و منحرف ساختن مسیر پیکار ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر این مناطق به سوی باتلاق ارتجاع دینی بورژوازی قلمداد شود. برای پیش‌برد این استراتژی می‌بایست بستر زاد و ولد ارتجاعی‌ترین و فاشیستی‌ترین لایه‌های بورژوازی این کشورها را مهیا نمود؛ برخی را لباس کمونیستی پوشاند و برخی دیگر را در شکل و شمایل «استکبارستیز» و «امپریالیست‌ستیز» اسلامی آماده‌ی حضور و ایفای نقش در صحنه کرد. در همین حال، چشم‌به‌عروج و بالندگی بخش‌هایی از بورژوازی خاورمیانه داشت که زیر فشار بحران و فروماندگی خود را آماده‌ی ادغام در نظم مورد نظر قطب قدرت غربی بورژوازی و امپریالیست آمریکا می‌ساختند. جنگ ارتجاعی میان رژیم بعثی عراق و جمهوری اسلامی، دست‌کم تا مدت

قرار گرفتن در معادلات جاری منطقه به تامل وامی‌داشت؛ ثالثاً: و در صورت حصول این اهداف، جایگاه خود را نه به عنوان یک قدرت خارجی، بلکه به صورت نیروی اثرگذار درونی و در واقع بخشی از بورژوازی این کشورها تثبیت نموده و نظم مطلوب سیاسی، اجتماعی، مدنی و ایدئولوژیک خود - یعنی سرکوب و سلاخی توده‌های کارگر، قصاص و سنگ‌سار و تبعیضات جنسی، قومی، نژادی، عقیدتی و فرقه‌ای - را مطابق با گهن‌ترین شیوه‌های رایج قرون وسطایی و بدون هیچ مزاحمتی به مورد اجرا می‌نهاد. اگر تا پیش از شکل‌گیری رژیم اسلامی، استراتژی خاورمیانه‌ای قطب غربی بورژوازی جهانی و در راس آن ایالات متحده، حول استقرار رژیم‌های درنده‌ی میلیتاریستی و واگذاری امنیت و ثبات مورد نیاز سرمایه

و متضاد تشکیل می‌دادند، اما همگی بر یک ساحل مشترک لنگر می‌انداختند. قطب غربی سرمایه‌داری، امیدوار بود تا با فروپاشی هر چه افزون‌تر چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی ایران، بخش‌هایی از بورژوازی این کشور را مجبور به تغییر در رویکردهای سیاست خارجی خود نماید؛ اپوزیسیون فاشیست بورژوازی و مورد حمایت رژیم در لبنان، سوریه، عراق، بحرین و بخش‌های دیگری از خاورمیانه را در برابر طیف‌های مورد حمایت خود تضعیف کند. و در عین حال، تعادل میان این نیروها را برقرار سازد. به عبارت دیگر، در حالی که هیچ چشم‌انداز روشنی برای بازسازی نظم پیشین تحت سلطه‌ی یک رژیم واحد وجود نداشت، راه‌برد ایالات متحده عمدتاً حول موازنه‌ی قوا میان ارتجاع دینی بورژوازی از یک سو و بورژوازی آماده‌ی ادغام در نظم مورد نظر آن از سوی دیگر شکل می‌گرفت. در سوی شرقی قطب قدرت سرمایه‌داری، محور اصلی سیاست خارجی حول گسترش چتر حمایت رژیم بورژوازی عراق بر روی کشورهای حوزه‌ی شرق خاورمیانه و خلیج و توسعه‌ی شبکه‌ی نظامی و اطلاعاتی شوروی در این کشورها، به منظور چالش هم‌زمان هژمونی طلبی قطب غربی و سد کردن راه نفوذ جمهوری اسلامی و ارتجاع بورژوازی دینی مورد حمایت آن در این مناطق دور می‌زد. با این همه، رابرد شوروی نتایج مطلوبی را نصیب این قطب قدرت بورژوازی جهانی نساخت. در همان حال که جنگ میان بورژوازی عراق و ایران جریان داشت، جمهوری اسلامی مشغول سر و سامان دادن به ارتجاع دینی بورژوازی و اپوزیسیون پردازش فاشیستی مطابق با الگوی نظم مطلوب خویش در کشورهای عرب حوزه‌ی خاورمیانه و خلیج بود؛ با سازمان‌دهی عقب‌مانده‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر این کشورها و پیش‌ریز اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر ایرانی در این مناطق، بستر لازم برای نضج گرفتن اپوزیسیون بورژوازی شیعه‌سالار را فراهم می‌ساخت؛ با دمیدن در آتش اختلافات قومی و فرقه‌ای و شست‌وشوی مغزی توده‌های کارگر توسط متخصصین مهندسی افکار و ماموران عقیدتی و فرهنگی خود، نیروی مورد نیازش را گزینش می‌نمود؛ و با جبهه‌پردازی و مقاومت‌گردانی، بورژوازی ارتجاع دینی را آماده‌ی میدان‌داری و ایفای نقش تأثیرگذار در تحولات احتمالی آینده می‌کرد.

جنگ میان رژیم بعث عراق و جمهوری اسلامی قبل از هر چیز هراس بخش‌هایی از بورژوازی عرب و خاورمیانه از خطرات توسعه‌طلبی و زیادت‌خواهی رژیم اسلامی را آشکار می‌ساخت. حمله‌ی صدام به ایران بیش‌تر از آن که معطوف به بلندپروازی‌ها و تحقق آرزوهای دیرین او باشد، نشانه‌ی وحشت‌وی - و نیز کشورهای تحت حمایت رژیم بعث عراق - از گسترش دامنه‌ی نفوذ رقیب فاشیست اسلامی خود به شمار می‌رفت. صدام ضمن آن که آماده‌ی جنگ با ایران می‌شد، نسبت به تهدیدات جدی رژیم اسلامی و دامن‌گیری این تهدیدات هشدار می‌داد. و بخش‌های مختلف بورژوازی عرب را به ایجاد یک جبهه‌ی متحد علیه ایران دعوت می‌کرد. در همان حال، سعی داشت تا اختلافات میان کشورهای عرب حوزه‌ی خاورمیانه و خلیج را تحت تأثیر ضرورت‌های ناشی از دفع خطر جمهوری اسلامی، به نوعی هم‌گرایی تبدیل کرده و خود نقش محوری میان آن‌ها ایفا نماید. این عامل در کنار ترکش‌های آزاردهنده‌ی ناشی از فعالیت‌های آشوب‌طلبانه‌ی جمهوری اسلامی، بورژوازی عرب منطقه از جمله عربستان سعودی، قطر، بحرین، کویت و امارات متحده عربی را مُجرب ساخت تا خطر نفوذ جمهوری اسلامی در مناطق تحت کنترل خود را جدی بگیرند. در معادلات جاری میان قطب‌های قدرت جهانی سرمایه‌داری، روی کرد رژیم اسلامی ایران هر چند سد محکمی بر سر راه رشد و بالندگی جنبش کمونیستی کارگران به شمار می‌رفت، اما از این جهت که منافع کوتاه مدت شوروی و بخش‌هایی از بورژوازی عرب متحد آن را هم مورد تهدید قرار می‌داد، نیازمند برخی چالش‌ها بود. با همه‌ی این‌ها، جنگ میان رژیم بعثی عراق و جمهوری اسلامی، فرصت‌هایی را نصیب هر دو دولت سرمایه‌داری ایران و ایالات متحده کرد. به قرار داشتن در شرایط جنگی، هر فعل و انفعال کارگری را با حمام خون پاسخ دهد؛ هر صدای مخالفی را در نطفه خفه نماید؛ لومپن پرولتاریا را در سپاه و لشکرهای چند هزارنفری به صف کند و فرمان‌دهی آن‌ها را به دست فاشیست‌ترین عناصر خود بسپارد. بخش‌های مختلف توده‌ی کارگر را روانه‌ی جبهه‌های جنگ بسازد و نوای کاروان شهادت را بدرقه‌ی راه آن‌ها بگرداند؛ با هر شکستی فریاد مظلومیت سر بدهد و با موفقیت در هر

عملیاتی، ولو آن که هزاران کشته بر جای گذاشته باشد، مدال فتح بر سینه‌ی سرداران فاشیست خود آویزان کند؛ مقام عصمت و طهارت برای کسانی جعل کند که نزدیک به یک دهه، سپر کردن کارگر ایرانی و نشانه رفتن سینه‌ی کارگر عراقی کار اصلی آن‌ها بود. جنگ این فرصت را در اختیار رژیم قرار داد تا بر موج توهم توده‌های سرگردان بی‌افق و فاقد آگاهی سوار شود. شعارهای فریب‌کارانه و پوچ «استکبارستیزی» و «صهیونیست‌ستیزی» خود را بر تار و پود ذهن آن‌ها حک نماید و به یمن جذب و سازمان‌دهی روزافزون آن‌ها، ظرفیت بیش‌تری برای جدال با بورژوازی امپریالیست آمریکا و موقعیت مطلوب‌تری برای چالش رقیب و چانه‌زنی بر سر سود و سهام مالکیت و قدرت در معادلات جاری منطقه و جهان کسب نماید. جنگ فرصت‌های قابل ملاحظه‌ای را هم نصیب بورژوازی ایالات متحده می‌کرد. سوای آزادی گروگان‌ها، برقراری رابطه‌ی مخفیانه با دولت نژادپرست دینی اسرائیل و خرید سلاح از آن‌ها، تحمل رسوایی معروف به «ایران کنترا» و تن دادن به معاهدات مختلف با آمریکا و قطب غربی بورژوازی، جنگ با عراق، جمهوری اسلامی را مجبور می‌ساخت تا به بازنگری در برخی سیاست‌های خود بپردازد. و زیر فشار فروماندگی از ادامه‌ی جنگ، بخش‌ها و محافل از بورژوازی ایران راه «عقلانیت» و «مصلحت» در پیش گیرند و مرحله به مرحله اکراه خود از ادامه‌ی جنگ را آشکار سازند. این قسمت از تبعات جنگ، مهم‌ترین دستاورد برای بورژوازی امپریالیست آمریکا بود. از یک سو، بخش‌هایی از بورژوازی ایران را آماده‌ی پذیرش شروط آمریکا و نظم مطلوب آن می‌کرد. و از سوی دیگر، نقطه‌ی پایانی بر جار و جنجال‌های پوچ «آمریکاستیزی» و «امپریالیست‌ستیزی» ارتجاع دینی بورژوازی می‌گذاشت. صدرنشینان رژیم اسلامی بورژوازی از خمینی گرفته تا کُل عناصر درون و حاشیه‌ی ساختار قدرت سیاسی، زیر فشار ملزومات روز سرمایه‌داری، ناتوانی از ادامه‌ی جنگ و فروپاشی چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی، راهی جز پذیرش قرارداد موسوم به «قطع‌نامه‌ی ۵۹۸» در پیش پای خود نمی‌دیدند. طیف «اصلاح‌طلب» و «عمل‌گرا»ی رژیم که معماران اصلی ساختار قدرت سیاسی، طراحان واقعی «امپریالیست‌ستیزی» اسلامی و جبهه‌پردازان



و مقاومت‌گردانان ارتجاع بورژوازی شیعی در منطقه بودند، در صف اول عادی سازی روابط با غرب و انحلال در نظم مطلوب آمریکا قرار گرفتند. بهبود ارتباط با آمریکا و کشورهای غربی، جزء ضروری استراتژی نجات سرمایه‌ی اجتماعی ایران و پیش شرط اصلی برای سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی به حوزه‌ی انباشت داخلی، چالش موانع سر راه ادغام هر چه عمیق‌تر برنامه‌ریزی کار و تولید سرمایه‌ی اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه و همه‌ی مسایل دیگر مربوط به آن را تعیین می‌کرد.

جمهوری اسلامی سعی داشت تا با هموار کردن راه ورود سرمایه‌های خارجی به حوزه‌ی انباشت داخلی خود، اولاً: چرخه‌ی در حال فروپاشی سرمایه‌ی اجتماعی را که پیامد رُخ داده‌های سال ۵۷ و جنگ هشت ساله با عراق، بر سرعت آن هر لحظه افزوده می‌شد، نجات دهد؛ و ثانیاً: از راه دست‌یابی به اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران و نرخ سودهای طلائی، به پیش‌برد پروژه‌ی نفوذ خود در منطقه، یافتن حوزه‌های تازه پیش‌ریز سرمایه‌ها، تقویت شبکه‌های اختاپوسی ارتجاع بورژوازی شیعی و تحصیل سهام قدرت و مالکیت در حوزه‌ی خاورمیانه و خلیج ادامه دهد. حذف‌فصل سال‌های میانی دهه‌ی ۱۳۶۰ تا پایان جنگ عراق و ایران، جمهوری اسلامی در تکمیل این پروژه با برخی مشکلات و موانع - به ویژه از سوی بورژوازی عربستان سعودی - مواجه گردید. با این همه، تا جایی که امکان داشت اختلافات فرقه‌ای و عقیدتی و نژادی را هر چه بیش‌تر شعله‌ور نمود و بر بلندای توهم توده‌ها به جبهه‌آفرینی و مقاومت‌گردانی پرداخت. از نقطه نظر چالش بحران داخلی سرمایه‌داری و پیش‌برد پروسه‌ی بازانباشت سرمایه‌ی اجتماعی، سیاست‌ها و راه‌بردهای تیم رفسنجانی بسیار سریع‌ناتوانی خود را در عرصه‌ی گشایش مشکلات اقتصادی روز سرمایه‌داری ایران نشان داد. ساختار الیگارشیک حاکم بر بورژوازی ایران، که مراحل توسعه و تکامل خود را سپری می‌کرد، سواى سرکوب و قتل‌عام معیشت توده‌های کارگر، در سایر موارد اسیر ورشکستگی و درماندگی بود. و نه تنها قادر به جلب توافق نسبی طیف‌های سیاسی طبقه‌ی خود برای بازسازی اقتصاد سرمایه‌داری نشد، که مجادلات مافیایی و کشمکش‌های حاد میان بخش‌های مختلف بورژوازی بر سر سهام

مالکیت سرمایه‌ها و بازتقسیم سودها را سخت دامن زد. هرچند روابط خود را با بورژوازی عربستان سعودی و برخی دولت‌های عرب حوزه خلیج بهبود بخشید، با این همه در زمینه‌ی حل و فصل چالش‌های بین‌المللی سرمایه‌داری به هیچ موفقیت چشم‌گیری دست نیافت. روی‌کرد سیاست خارجی رژیم که از دل راه‌بردها و چاره‌جویی‌های الیگارش‌ی متشتت سر برمی‌آورد، ناهم‌گونی خود را در عرصه‌های مختلف به نمایش می‌نهاد.

بحران اقتصاد جهانی سرمایه‌نیز به‌طور مستمر سرکشی می‌نمود و سرریز شدن بار آن بر چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی ایران بیش از پیش شدت می‌یافت. در سال‌های آغازین دهه‌ی ۹۰ میلادی، لشکرکشی صدام به کویت، جنگ خلیج و فروپاشی اردوگاه شرقی سرمایه‌داری، برخی فرصت‌ها را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داد. اما تنگناهای بین‌المللی سرمایه‌داری و فشارهای ناشی از بحران سرمایه‌ی داخلی بیش از آن بودند، که رژیم بتواند روی‌کرد مطلوب خود را در سطوح منطقه و جهان پی‌گیری نماید. بالعکس، جنگ خلیج و فروپاشی شوروی، موقعیت بورژوازی آمریکا در منطقه را در قیاس با نخستین دهه‌ی بعد از سقوط رژیم پهلوی بهبود می‌بخشید. اولاً: در غیاب یک وزنه‌ی قابل اطمینان، نقش ژاندارم منطقه و مسلط بر یکی از مهم‌ترین آب‌راه‌های جهان را خود بر عهده می‌گرفت؛ ثانیاً: قطب قدرت شرقی سرمایه‌داری را در موقعیتی انفعالی‌تر از قبل قرار می‌داد؛ و ثالثاً: بخش‌هایی از بورژوازی عرب حوزه‌ی خلیج را، که آماده‌ی ادغام در نظم مورد نظر آمریکا بودند، تقویت می‌کرد. روی‌کردی که در نقطه‌ی مقابل جهت‌گیری‌های توسعه‌طلبانه‌ی رژیم اسلامی قرار داشت. همه‌ی جناح‌ها و طیف‌های درون ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی، آرزوی تقویت اپوزیسیون ارتجاع دینی و شیعه‌مدار بورژوازی در حوزه‌ی خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز، شمال آفریقا و بخش‌هایی از اروپای شرقی را در سر می‌پروراندند. اما جنگ خلیج و محوریت هرچه بیش‌تر ایالات متحده در منطقه و نقشی که در جابه‌جایی‌های ژئوپلیتیک بعدی ایفا می‌کرد، سیاست خارجی رژیم اسلامی و جهت‌گیری آن در قبال کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج را دچار تغییراتی نمود. بهبود مناسبات با بورژوازی عربستان، گشایش

مرزها در برابر برخی توده‌های جنگ‌زده‌ی کویتی، فرستادن سیگنال‌هایی به محافل و بخش‌هایی از بورژوازی امارات متحده، قطر و بحرین و کوشش برای بازسازی و ارتقای حثالمقدور روابط با این کشورها، نشانه‌های تغییر روی‌کرد رژیم بودند. جمهوری اسلامی در کنار توافق با عمان پیرامون توسعه‌ی مشترک میدان‌های گازی ساحلی، چندین موافقت‌نامه‌ی امنیتی را با این رژیم امضاء نمود. با این همه، دستاوردها چشم‌گیر نبودند. پویه‌ی مختل ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی ایران با سرعت رو به فروپاشی می‌رفت و همین عامل از توان رژیم برای پیش‌برد اهداف منطقه‌ای و جهانی خود می‌کاست. اختلال در روند تولید و صدور نفت عراق و کویت، هر چند برخی چشم‌اندازها را برای دست‌یابی به اضافه ارزش‌های نفتی پیش‌روی بورژوازی ایران قرار می‌داد، اما بُرد تأثیرات آن به گونه‌ای نبود که جواب‌گوی انتظارات این طبقه برای نجات چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌داری شود.

بحران به سرکشی خود ادامه می‌داد تا این که فروپاشی قطب قدرت شرقی سرمایه‌داری و متعاقب آن، فروپاشی کامل چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی عراق، رژیم اسلامی را برای بیرون رفتن از ورطه‌ی بحران امیدوارتر کرد. رژیم بعث عراق، پیامد شکست از آمریکا و متحدان آن، دست به کار تغییراتی در ساختار سیاسی و جلب نظر محافل و بخش‌هایی از بورژوازی عراق شد. این جابه‌جایی‌ها، سال‌ها بعد و هم‌زمان با حمله‌ی ایالات متحده به عراق و سقوط صدام، نطفه‌ی یکه‌تازی جمهوری اسلامی در این کشور و نواحی مجاور آن را پی‌ریزی نمود. در این باره کمی پایین‌تر صحبت خواهیم کرد. با تجزیه‌ی اردوگاه شوروی، قطب قدرت غربی بورژوازی و در راس آن آمریکا، استراتژی خاورمیانه‌ای خود را حول ادغام هر چه بیش‌تر بخش‌هایی از بورژوازی خاورمیانه و خلیج از شمال غربی آسیا تا آسیای میانه و جنوبی در نظم نسخه‌پیچی آن، سهم‌افزون‌تر از اضافه ارزش‌های نفتی، یافتن حوزه‌های تازه پیش‌ریز سرمایه و دست‌یابی به نیروی کار شبه‌رایگان توده‌ی کارگر این کشورها و هژمونی بر ساختار قدرت و حاکمیت این منطقه از جهان، امیدوارانه‌تر از قبل پی‌گیری نمود.

جمهوری اسلامی با ملاحظه‌ی این تغییرات و چشم‌انداز ژئوپلیتیکی خاورمیانه، سیاست



خارجی خود را بیش تر به مناطقی معطوف کرد که در نتیجه ی فروپاشی اردوگاه، تحت نام «جمهوری های تازه استقلال یافته ی شوروی» متولد می شدند. اگر در این زمان بورژوازی آمریکا منافع خود را در جمهوری های بالتیک و اسلاو تعقیب می کرد، روی کرد رژیم اسلامی حول یافتن جای پای در جمهوری های قفقاز و آسیای مرکزی تحت راه بُرد «ژئوکالچر» و پیوندهای ملی و دینی دور می زد. در همین حال، رشد و توسعه ی اقتصاد سرمایه داری چین و تلاش روسیه برای نقش آفرینی بیش تر در منطقه، مقدمات روی کرد «نگاه به شرق» را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی پی ریزی می نمود. کالاهای و سرمایه های ارزان قیمت چینی که در نتیجه ی استعمار دختران خردسال بنگلادشی، اندونزیایی، سنگاپوری و کار روزانه شانزده ساعت آن ها هر لحظه بر حجم آن افزوده می شد، بازارها و حوزه های تازه ای را برای پیش ریز و دست یابی به اضافه ارزش ها و نرخ های طلائی سود جست وجو می کردند. روسیه نیز با همین هدف و بازسازی موقعیت خود در ساختار حاکمیت و قدرت منطقه و نقش آفرینی بیش تر در رقابت با بورژوازی غربی و به طور مشخص ایالات متحده، مسیر نزدیکی رژیم اسلامی و درهم رفتگی منافع آن با این دو کشور سرمایه داری را هموارتر می ساخت. فروپاشی قطب شرقی سرمایه داری، بورژوازی ایالات متحده را برای تحقق آرزوی خود حول برقرای «نظم نوین جهانی» و تجدید هژمونی این کشور در عرصه ی مناسبات بین المللی امیدوارتر می ساخت. بخش هایی از محافل بورژوازی آمریکا با مشاهده ی فروپاشی شوروی، شکل گیری دولت های تازه و وضعیت جدید حاکم بر منطقه ی خاورمیانه و خلیج، این تصور را داشتند که می توان هم چون اواسط دهه ی ۴۰ و پایان جنگ دوم امپریالیستی، به بازسازی هژمونی و سلطه ی این کشور بر مناسبات میان کشورها در سطوح منطقه ای و جهانی پرداخت. اما تناقضات سرشتی سرمایه، دست یابی به این اهداف را هر لحظه از دست رس بورژوازی آمریکا دورتر می ساخت. دوره ی یک تازی بورژوازی آمریکا و بازگشت به زمانی که با راه اندازی جنگ و حمام خون یا کودتا می توانست مَهر خود را بر رُخ دادهای بین المللی بکوبد، تاریخا تمام شده بود. به یمن توسعه ی افسانه ای انباشت در حدها سال های ۱۹۸۶ تا

۱۹۹۶ میلادی، سرمایه داری های جدیدی مثل چین، هند و کره جنوبی متولد شده و بازار داخلی کشورهای اروپایی، آسیایی، آفریقایی و حتی آمریکا را قرق گاه خود ساخته بودند. در همین حال، سرمایه داری چین بر نقش خود در رویدادهای منطقه ای و جهانی می افزود. روسیه نیز با رجوع به مولفه های خاص استراتژیکی و ژئوپلیتیکی خود، نقش تعیین کننده در استراتژی خاورمیانه ای و جهانی ایالات متحده ایفا می کرد. موقعیت ایران در منطقه نیز آن را در کانون معادلات جاری خاورمیانه و خلیج قرار می داد. این عوامل دست به دست هم می دادند تا سیر رُخ دادهای منطقه ای و جهانی بیش از آن که مطابق میل آمریکا پیش برود، انعکاس رویکردها و جهت گیری های روسیه، چین و ایران شود. در واکنش به این ترتیبات جدید، ایالات متحده استراتژی گسترش ناتو به شرق و هم چنین قرار دادن دریای خزر در قلمرو مسئولیت «استکام» (فرمان دهی مرکزی ارتش آمریکا در خاورمیانه) را در دستور کار خود قرار داد. این رویکردها به درهم رفتگی هر چه بیش تر منافع چین و روسیه انجامید. در نگاه این دو کشور، ایران نقشی راه بُردی در چانه زنی با آمریکا و کشورهای غربی حول دست یابی به اضافه ارزش های حاصل استعمار توده ی کارگر خاورمیانه و خلیج و ارتقای سود و سهام مالکیت و قدرت در این مناطق ایفا می کرد. ایران جایی بود که ترکیه را به چین و هند وصل می کرد، به واسطه ی قرار گرفتن در شمال خلیج، تنگه ی هرمز، دریای عمان و مجاورت با دریای خزر از موقعیت دریایی کم نظیری برخوردار بود. این ها موضوعاتی بودند، که از چشم بورژوازی ایالات متحده پنهان نمی ماند. هر تغییری در روابط ایران با ترکیه به طور مستقیم بر رابطه ی آمریکا و متحدانش با ترکیه، به عنوان یک محیط راه بُردی در معادلات منطقه ای ایالات متحده و مرکز ثقل فعالیت های ناتو، تاثیر می گذاشت. ایالات متحده با ملاحظه ی این ویژگی ها، استراتژی خاورمیانه ای خود را بر افزایش فشار بر ایران متمرکز ساخت. با اجرای قانون موسوم به «داماتو» و اعمال تحریم ها علیه ایران و شرکای منطقه ای و فرامنطقه ای آن سعی کرد رژیم اسلامی بورژوازی را مجبور به پذیرش شروط آمریکا و ادغام در نظم خود سازد. اقتصاد فروپاشیده ی جنگی، پویه ی مختل بازناباشت، خیزش وسیع توده های کارگر عاصی و

چشم انداز سقوط چرخه ی ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی که با فشار تحریم ها تشدید می شد نیز بقای رژیم اسلامی را به مخاطره می انداخت. بنابراین، راهی جز قبول شروط ایالات متحده و شروع محتاطانه ی فاز نخست ادغام در نظم مورد نظر آمریکا و متحدان غربی آن پیش روی بورژوازی ایران قرار نداشت. روی کرد اصلاح طلبی در داخل و جهت گیری «غرب گرایانه» در سیاست خارجی، پیامد بلافصل ملزومات روز سرمایه داری و معادلات جاری میان بخش های مختلف بورژوازی جهانی در منطقه ی خاورمیانه و خلیج بود.

فروغ از بمران دافلی و روی کرد میلیتاریستی - فاشیستی در سیاست خارجی

با اتمام دوره ی رفسنجان، طیف اصلاح طلب با پیش آهنگی خاتمی قدرت را در دست گرفت. این بخش بورژوازی در کارنامه ی خود «آمریکاستیزی»، «ضدیت با اسرائیل» و جبهه آفرینی در منطقه با محوریت ارتجاع شیعی بورژوازی را داشت، اما زیر فشار پویه ی مختل بازناباشت سرمایه ی اجتماعی ایران، ضرورت نجات عاجل چرخه ی ارزش افزایی از خطر فروپاشی و ملزومات روز سرمایه ی جهانی، با برافراشتن علم و کُتل «گفت وگویی تمدن ها»، آمادگی خود را برای ادغام در نظم مورد نظر بورژوازی غربی و در راس آن ایالات متحده هم راه با برخی ملاحظات بومی، دینی و عقیدتی (!) اعلام نمود. خاتمی، مسیر دولت قبل را با دلالت دادن مخالفان این جهت گیری به خیزش جنبش کارگری و امواج کوبنده ی آن بر پیکر سرمایه ی اجتماعی و طبقه ی سرمایه دار ایران، اما با تاکید بر حوزه های مختلف سیاسی، فرهنگی و مدنی ادامه داد. جهت گیری اصلاح طلبان در سیاست خارجی، سوای اختلافات و تمایزاتی که با بخش های دیگر بورژوازی اسلامی داشتند، چیزی جز چاره جویی یک لایه ی بورژوازی برای خروج از بحران، توهم آفرینی و مدنیت پردازی بورژوازی برای فرسایش و مهار جنبش کارگری نبود. رویکرد مذکور از هر جهت مطلوب ایالات متحده بود. بخش هایی از محافل بورژوازی و لایه هایی در درون ساختار قدرت سیاسی روز آمریکا، آن را تحقق آرزوی بیست ساله ی خود می دیدند. آرزویی که خیلی زود نقش بر آب شد. همان گونه که



قبلا اشاره شد، عامل بنیادی در پایه ریزی و شکست این جهت گیری ها را بیش از هر چیز می بایست در متن توسعه ای افسانه ای انباشت سرمایه جست و جو کرد. طی این دوره، اقتصاد آمریکا و کشورهای غربی دگرسانی هایی را در حوزه ی بارآوری کار تجربه کردند؛ تغییراتی که هم زمان راه بردهای سیاست خارجی ایالات متحده و به تبع آن، جهت گیری های منطقه ای و جهانی جمهوری اسلامی را تحت الشعاع خود قرار می داد.

از اواخر دهه ی ۷۰ تا سال های آغازین دهه ی ۸۰ خورشیدی، هجوم سرمایه های خارجی به بازار انباشت داخلی، زمینه ساز انعقاد قراردادهای کم سابقه ای میان جمهوری اسلامی و دولت ها یا انحصارات عظیم بین المللی گردید. کشورهای اروپایی، روسیه، چین، کانادا و هند، هر کدام برای تصاحب اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه ی کارگران ایران و دست یابی به نرخ های طلایی سود، شروع به پیش ریز سرمایه ها و سرمایه گذاری در حوزه های مختلف کار و تولید نمودند. سرمایه ها اعم از دولتی و خصوصی، یا داخلی و خارجی، به پر سودترین عرصه ها سرازیر شدند. بخش هایی از قبیل نفت، گاز، پتروشیمی، اتوموبیل سازی، کشت و صنعت ها، صنایع نظامی و منابع پر سود معدنی در صدر جدول انباشت قرار گرفتند. متقابلا بازار داخلی کره جنوبی، عربستان، تایوان، تایلند، مالزی، ترکیه، چین، کویت، ایتالیا، انگلیس و هند، تحت تاثیر محصولاتی قرار گرفت که با دست مزد نازل و بهای شبه رایگان نیروی کار کارگران در ایران تولید می شدند. ارزش مبادلات جاری در بازار داخلی ایران طی سال های نخست دهه ی ۸۰ خورشیدی به حدود پنجاه میلیارد دلار رسید. رقمی که چشم انداز یک دوره ی طلایی انباشت را پیش روی بورژوازی ایران قرار می داد. اما عمر دوره ی رونق کوتاه بود. سوای برخی حوزه ها نظیر نفت، گاز، پتروشیمی، خودروسازی و صنایع نظامی، بسیاری از بخش های صنعت مانند نساجی، پوشاک، قند و شکر، مواد غذایی، کفش، کاغذ و... نه تنها قادر به جذب سرمایه نشدند، بلکه بعضا به ورطه ی تعطیلی و فروپاشی افتادند. دوره ی مورد بحث، با اعتلای سرمایه داری چین در بازار جهانی مصادف گردید. کالاهای ارزان قیمت چینی، مالزیایی یا سنگاپوری که با استثمار نیروی کار شبه رایگان توده ی کارگر این کشورها تولید می شد، بازار ایران و حتا

آمریکا را تحت تاثیر کامل خود قرار می داد. بنابراین، با خارج کردن میدان رقابت از دست سرمایه های این جوامع، صنایع زیادی را به سمت ورشکستگی و تعطیلی سوق می داد. با این حال، سرمایه داران متحمل هیچ زبانی نمی شدند. آن ها با مشاهده ی سودآوری کم در حوزه های مذکور، سرمایه های خود را به عرصه های دیگر پیش ریز می نمودند؛ بسیاری راه شراکت در فعالیت های پر سود تجارت بین المللی را در پیش می گرفتند، راهی عرصه های داد و ستد مالی می شدند و در هر حال سهم افزون تری از اضافه ارزش های حاصل استثمار توده ی کارگران ایران و جهان را در قیاس با گذشته نصیب خود می کردند. سرمایه داری ایران با رجوع به مولفه های متناظر با موقعیت و مکان آن در تقسیم کار جهانی سرمایه، تغییراتی را از لحاظ شکل حقوقی و صوری مالکیت در این دوره تجربه نمود. تغییراتی که هم جهت گیری های منطقه ای و جهانی رژیم و هم آرایش اوضاع و معادلات سیاسی خاورمیانه را تحت تاثیر خود قرار می داد. طی دوره ی مورد بحث، بر طول و عرض طبقه ی سرمایه دار ایران به نحو قابل ملاحظه ای افزوده شد. سرمایه داران جدیدی به خیل سرمایه داران قبلی پیوستند. دوره ی رونق، هر چند کوتاه، موجب شد تا مجادلات مافیایی بر سر میزان سود و سهام مالکیت میان بخش های مختلف بورژوازی و عناصر درون و حاشیه ی ساختار قدرت سیاسی بیش از پیش شدت یابد. نمای حقوقی مالکیت سرمایه ی اجتماعی ایران و اساس نظم تولیدی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و ایدئولوژیک آن، که در پی قیام بهمن ۵۷ با نقشه ای الیگارشیک طراحی می شد، پس از طی ناتمام پروسه ی «واگذاری مالکیت ها» در دوره ی موسوم به «سازندگی»، به صورت یک الیگارشی کامل سیاسی، اقتصادی، میلیتاریستی در آمد. به تبع آن، جهت گیری رژیم در سیاست خارجی، استراتژی منطقه ای و جهانی آن برای افزایش میزان سود و سهام مالکیت و قدرت و روی کرد آن در مواجهه با رقبای بین المللی هر چه بیش تر فاشیستی و میلیتاریستی گردید. بیت رهبری، عناصر صاحب نفوذ سپاهی، نیروهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و بسیج و دولت مردان دارای پیشینه ی نظامی، پلیسی و امنیتی، مالکیت بخش عمده ی سرمایه ی اجتماعی را به خود اختصاص دادند. و به یمن رونق دوباره ی انباشت، بر حدود تملک سرمایه ها

و سهام خود افزودند؛ علاوه بر تملک انفرادی سرمایه ها، مالکیت تراست ها و بنگاه های عظیم صنعتی، مالی و تجاری نیز در انحصار این بخش بورژوازی قرار گرفت؛ اجرای پروژه های عظیم نفت و گاز و پتروشیمی، راه سازی، حمل و نقل دریایی و هوایی و زمینی، مخابرات، تاسیس اسکله و بندر، سدسازی و... نیز سهم انحصاری آن شد. موسسات صنعتی و مالی جدیدی توسط این بخش طبقه ی سرمایه دار به وجود آمدند و حوزه های تازه ای برای پیش ریز سرمایه ها و حصول سهم افزون تر از اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران در سطح منطقه و جهان پیش روی بورژوازی میلیتاریستی-فاشیستی اسلامی قرار گرفت. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی، این سؤال بارها مطرح شده است که چرا رژیم برای خروج از بحران های مداوم خود حاضر به پذیرش قواعد متعارف بین المللی و ادغام در نظم بورژوازی غربی و در راس آن ایالات متحده نیست؟ چرا به جای هم گرایی با این کشورها، مسیر ستیزه جویی با غرب و درهم رفتگی با منافع روسیه و چین را انتخاب می کند؟ این ها سئوالاتی است که نه تنها در میان بخش هایی از بورژوازی ایران از طیف اصلاح طلب حکومتی گرفته تا ملی-مذهبی، لیبرال و نهضت آزادی، بلکه در بین لایه های مختلف طبقه ی کارگر ایران نیز مدام طرح می شود. بسیاری از نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی با دست گذاشتن روی همین پرسش های مشترک، سعی در القای این وارونه بافی و توهم پردازی دارند که گویا منافع طبقه ی کارگر و طیف های مذکور نیز با هم در اشتراک کامل به سر می برند؛ با رجوع به موقعیت سرمایه داری ایران و مولفه های متناظر با مکان آن در تقسیم کار جهانی سرمایه، می توان دریافت که سرمایه ی اجتماعی جوامعی مانند ایران به طور معمول حوزه ی سرریز بار بحران های بین المللی سرمایه داری هستند. عظیم ترین بخش تشکیل دهنده ی اجزای ثابت سرمایه ی اجتماعی این کشورها، کالا-سرمایه هایی هستند که در پروسه ی سامان پذیری سرمایه ی بین المللی از سوی تراست ها و انحصارات عظیم صنعتی و مالی به مالکیت سرمایه داران یا دولت سرمایه داری ایران منتقل می گردند. حوزه ی ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی ایران و جوامع مشابه، بازار جذب، انتقال، انباشت و ارزش افزا شدن این سرمایه ها است؛



سرمایه‌هایی که برای جوامع تولید کننده‌ی آن‌ها نقش سرمایه‌ی آزاد و غیرسودآور و بحران‌زا را بازی می‌کنند. این سرمایه‌ها در پروسه‌ی انتقال بازار، تقاضای وسیعی را در اختیار جوامع و تراست‌های عظیم تولید کننده قرار داده و در همین حال روند قیمت‌ها را در کنترل آن‌ها قرار می‌دهد. به این ترتیب، سهم نامعلومی از دنیای عظیم اضافه‌ارزش‌های تولید شده توسط طبقه‌ی کارگر جوامعی مانند ایران، در پروسه‌ی طبیعی سامان‌پذیری کل سرمایه‌ی جهانی وارد چرخه‌ی ارزش‌افزایی تراست‌های غول‌پیکر مالی و صنعتی دنیا یا سرمایه‌ی اجتماعی ممالک صاحبان این غول‌ها می‌شود. به سخن دیگر، توده‌های کارگر وسیع‌ترین بخش جهان باید هم‌راه با تولید سودهای نجومی برای سرمایه‌داران جامعه‌ی محل فروش نیروی کار خویش،

فاشیستی خود را هم در عرصه‌ی داخلی و هم در مناسبات منطقه‌ای پیگیری و تلاش کرد تا ضمن برهم زدن نظم جهانی مطلوب آمریکا و به شکست کشاندن استراتژی خاورمیانه‌ای آن، درهم‌رفتگی منافع و اشتراک کامل با جهت‌گیری‌های روسیه و چین در حوزه‌ی ترتیبات امنیتی، نظامی و اقتصادی منطقه را جایگزین عادی‌سازی رابطه ایالات متحده و قدرت‌های غربی هم‌پیمان آن سازد. بر همین اساس، بورژوازی میلیتاریست اسلامی و طیف‌های مختلف آن برای برنامه‌ریزی چرخه‌ی کار سرمایه‌داری ایران، تعیین مکان و حدود و درجه‌ی ادغام سرمایه‌ی اجتماعی کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری و چگونگی تنظیم مناسبات اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک خویش با دولت‌ها یا قطب‌های مختلف بورژوازی بین‌المللی، الگوهای

بخش و طیف اصلاح طلب بورژوازی دامن زد؛ تمایزاتی که بر معادلات سیاسی روز خاورمیانه و راه‌بردهای سیاست خارجی رژیم، تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر جای می‌نهادند. در این میان، اختلافات عمدتاً حول نگاه به موقعیت سرمایه‌ی اجتماعی کشور در تقسیم کار جهانی سرمایه، مناسبات دیپلماتیک با دولت‌ها و راه‌بردهای سیاست خارجی رژیم در زمینه‌ی پی‌گیری و تحقق اهداف بین‌المللی دور می‌زد.

جار و جنجال‌ها و هیاهوی ارتجاع اصلاح طلب بورژوازی حول شکست استراتژی رقیب و «لزوم عدم دخالت نظامیان در سیاست» هم‌ره به جایی نمی‌برد. با این حال، توافق‌ناوشته‌ای میان طیف مذکور با الیگارش‌ی میلیتاریستی-فاشیستی وجود داشت؛ این که زیر فشار دولت‌ها یا قطب‌های

بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی ایران با ملاحظه‌ی مولفه‌های فوق مشاهده می‌کرد که ادغام در نظم ایالات متحده و بورژوازی غربی، فروپاشی پرفته‌ی بازتولید سرمایه‌داری، نظیرش توده‌های کارگر و سقوط رژیم اسلامی را در پی خواهد داشت. به همین خاطر... تلاش کرد تا ضمن برهم زدن نظم جهانی مطلوب آمریکا و به شکست کشاندن استراتژی خاورمیانه‌ای آن، درهم‌رفتگی منافع و اشتراک کامل با جهت‌گیری‌های روسیه و چین در حوزه‌ی ترتیبات امنیتی، نظامی و اقتصادی منطقه را جایگزین عادی‌سازی رابطه ایالات متحده و قدرت‌های غربی هم‌پیمان آن سازد.



درصد بالایی از سود سرمایه‌های سر به فلک کشیده‌ی متراکم در تراست‌ها، شرکت‌ها و موسسات بین‌المللی را هم تولید نمایند. همین امر باعث می‌شود که طبقه سرمایه‌دار جامعه‌ای مانند ایران به خاطر جبران اضافه‌ارزش‌هایی که تسلیم شرکای جهانی ساخته است، جنایت‌بارترین سطح معیشت و امکانات زندگی را بر توده‌های کارگر تحمیل و برای سرکوب جنبش کارگری به وحشیانه‌ترین نوع دیکتاتوری پلیسی توسل جوید. بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی ایران با ملاحظه‌ی مولفه‌های فوق مشاهده می‌کرد که ادغام در نظم ایالات متحده و بورژوازی غربی، فروپاشی چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌داری، خطر خیزش توده‌های کارگر و سقوط رژیم اسلامی را در پی خواهد داشت. به همین خاطر، استراتژی میلیتاریستی و

خاص و راه‌بردهای ویژه‌ی خود را داشتند. میلیتاریزه کردن مالکیت سرمایه‌ی اجتماعی و واگذاری موسسات صنعتی، شبکه‌های بانکی و مالی، طرح‌های استراتژیک اقتصادی و... به الیگارش‌ی صنعتی و مالی سپاه و سرمایه‌داران شریک با آن، محور اصلی این استراتژی بود. صورت‌بندی کل دستگاه‌ها و نهادهای تشکیل دهنده‌ی ساختار دولت یا حکومت، هم‌راه با تفکیک صوری و اسمی آن‌ها از بخش اجرایی و قانون‌گذاری و قضایی گرفته تا نهادهای اطلاعاتی و پلیسی و امنیتی و دستگاه ولی فقیه در یک قالب میلیتاریستی و فاشیستی، فاز دیگر استراتژی سرمایه‌داران نوپا بود. در عین حال، ترتیبات جدید در ساختار قدرت سیاسی و توسعه‌ی روزافزون مالکیت الیگارش‌ی میلیتاریستی - فاشیستی سپاه بر سرمایه‌ی اجتماعی، به اختلافاتی میان این

قدرت جهانی بورژوازی و به مجرد سرکشی نمودن بحران و خطر فروپاشی چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه، بساط انتخابات و مشارکت پهن کرده و با حضور در قوه‌ی مجریه و فرستادن برخی عناصر خود به مجلس اسلامی بورژوازی، ضمن سوار شدن بر موج توهم توده‌ها، از شدت استیصال کم‌کنند. توافقی که بیش از همه از سوی قطب‌های قدرت غربی بورژوازی، به ویژه محافظی در ایالات متحده آمریکا، جدی گرفته می‌شد و آرزوی دوام آن را در سر می‌پروراندند. اما با لشکرکشی جنایت‌کارانه‌ی آمریکا و متحدان آن به افغانستان و عراق، در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳، این آرزوی دیرین نقش بر آب شد. بالعکس موقعیت بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی جمهوری اسلامی در منطقه بیش از گذشته تقویت گردید.

ارتجاع بورژوازی دینی و شیعه سالار، که از بطن جمهوری اسلامی متولد شده بود، دیگر نقش اپوزیسیون را بازی نمی کرد، بلکه خود بخشی از بورژوازی حاکم بر عراق، محور اصلی در ساختار قدرت سیاسی این کشور، و نیز نیروی تعیین کننده در معادلات جاری میان قطب های قدرت بورژوازی در افغانستان را تشکیل می داد. بورژوازی میلیتاریست اسلامی از راه تقویت مالی و لجستیکی یا وارد کردن فشارهای سیاسی و نظامی به نیروهای معارض و اپوزیسیون بورژوازی ترکیه و پاکستان، که در مجاورت مرزهای ایران فعالیت می کردند، روی کرد سیاست خارجی این دو کشور را تحت تاثیر استراتژی خود در خاورمیانه و رویارویی با برخی کشورهای عرب حوزه ی خلیج قرار داده و با کمک های نجومی مالی و نظامی و امنیتی به اقلیم کردستان، سرمایه داران حاکم بر آن را در گل جهت گیری های منطقه ای مربوط به معادلات جاری عراق با خود هم راه ساخت. در یمن، نیروهای طرف دار رژیم طی چند مرحله تا مرز کسب کامل قدرت پیش رفتند. اپوزیسیون بورژوازی شیعه مدار بحرین با حمایت بورژوازی میلیتاریست اسلامی و پشتوانه ی توهم توده های عاصی جامعه، یک نیروی تاثیرگذار بر رُخ دادهای بحرین و نقش آفرین در معادلات جاری میان بورژوازی این کشور و عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای عرب حاشیه ی خلیج به حساب می آید. کم تر نقطه ای در خاورمیانه و خلیج می توان یافت، که از گزند آتش افروزی ها و زیادت خواهی های رژیم در امان باشد. هیچ لحظه ای نیست، که ده ها یا صدها انسان کارگر در عراق، افغانستان، غزه و نقاط دیگر خاورمیانه، طعمه ی بمب گذاری ها، حملات انتحاری و آتش پراکنی ها نشوند و جمهوری اسلامی هم راه با اختاپوس ارتجاع دینی بورژوازی نقشی در آن نداشته باشند.

جمهوری اسلامی به یمن حصول اضافه ارزش های غول آسای دوره ی رونق، در حد فاصل سال های آخر دهه ی ۷۰ تا اواسط دهه ی ۸۰ خورشیدی، و به موازات شکل گیری نظم ایده آل سیاسی، اجتماعی، حقوقی و ایدئولوژیک خود در عراق و افغانستان، به یکه تازی و نقش آفرینی در معادلات جاری قطب های قدرت جهانی پرداخت؛ حوزه های تازه پیش ریز سرمایه در این کشورها را جولان گاه سرمایه های خود کرد؛ با استثمار وحشیانه ی توده های

کارگر ایرانی، عراقی، لبنانی، سوری و افغان، بر حجم اضافه ارزش های خود افزود و برای دست یابی به نرخ های طلایی سود، بازار داخلی چند کشور آمریکای لاتین یا ممالک ارمنستان، ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان و جوامع دیگر آسیای میانه را حوزه ی انباشت سرمایه های خود ساخت. رژیم اسلامی بورژوازی در راه بُردهای میلیتاریستی و فاشیستی خود، سه هدف اصلی را دنبال می کرد.

-اولا: از طریق چالش نظم جهانی مورد نظر آمریکا در خاورمیانه و خلیج، موقعیت خود در کشورهای تحت نفوذ را حفظ نماید؛

-ثانیا: از راه استثمار وحشیانه ی توده های کارگر عراقی، لبنانی، سوری، پاکستانی، تاجیکستانی و افغان در شراکت با بورژوازی حاکم بر این کشورها، بر حجم اضافه ارزش های خود افزوده و با پیش ریز نمودن و سرمایه گذاری آن ها در قفقاز جنوبی، برخی کشورهای آمریکای جنوبی و مناطقی از شمال آفریقا، سود دل خواه خود را کسب نماید؛

-ثالثا: در هنگام مواجهه با بحران و به خطر افتادن چرخه ی ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی کشور و زیر فشار کوبنده ی تحریم ها، با تکیه بر سرمایه های پیش ریز شده ی خود در نقاط مختلف جهان و حصول اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران مناطق مختلف، سود مورد نیاز چرخه ی ارزش افزایی سرمایه را کسب نماید.

دولت احمدی نژاد در نخستین سال زمام داری، بیش از ۳۹۰ میلیون دلار به پیش ریز سرمایه در چند کشور خاورمیانه و آفریقا اختصاص داد. حجم این سرمایه ها تا پیش از شروع کار دولت روحانی، بر اساس گزارش مدیرعامل «سازمان سرمایه گذاری خارجی ایران»، از مرز پنج میلیارد و یک صد میلیون دلار گذشت. پاکستان، سوریه، عراق، اقلیم کردستان، لبنان، بوسنی، تاجیکستان، نیکاراگوئه، سریلانکا، بولیوی، سنت وینست، اکوادور، افغانستان، کومور، تانزانیا، نامیبیا، گامبیا، کنیا و اتیوپی، در صدر اولویت های روز بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی اسلامی برای انباشت سرمایه قرار داشته اند. از ارقام سرمایه های پیش ریز توسط تراست های صنعتی و مالی تحت مالکیت سپاه و دولت سرمایه داری ایران به مناطق مذکور اطلاع دقیقی در دست نیست، اما همین آمار موجود

نشان دهنده ی حجم نجومی انباشت سرمایه است. وقتی از حجم سرمایه گذاری توسط بورژوازی میلیتاریست اسلامی در مناطق تحت نفوذ آن صحبت می کنیم، منظور نشان دادن این نیست که چه میزان سود نصیب این بخش بورژوازی یا کل بورژوازی اسلامی و شرکای منطقه ای آن می شود. این نکته بدیهی است که کل بورژوازی جهانی، در جریان دورپیمایی سرمایه، با اعمال وحشیانه ترین و بشرستیزترین شیوه ها، سلاخی معیشت توده ها، جنگ افروزی، به راه انداختن حمام خون و انهدام هست و نیست آن ها... به هر حال سهم خود را از اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه ی کارگر جهانی به دست می آورند و متناسب با مکان و موقعیت خود در تقسیم کار بین المللی سرمایه، سود مورد نیاز را کسب می کنند. بحث بر این است، که حجم عظیم سرمایه های پیش ریز توسط بورژوازی میلیتاریست اسلامی صرفا با هدف کسب سود صورت نمی گیرد. در مقایسه با سرمایه های پیش ریز توسط بورژوازی آمریکا و سهمی که از اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران در منطقه ی خاورمیانه و خلیج نصیب آن می شود، سرمایه های جمهوری اسلامی اساسا به چشم نمی آید. راه بُرد اصلی بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی اسلامی و روی کرد سیاست خارجی متناظر با سرمایه گذاری در مناطق ذکر شده، این است که بخشی از سرمایه ی اجتماعی و بورژوازی حاکم یا اپوزیسیون این کشورها باشد؛ در ساختار قدرت سیاسی آن ها حتاالمقدر نقش تعیین کننده ایفا نماید و در جهت گیری های احتمالی آینده و قرار گرفتن این کشورها در معادلات جاری قطب های قدرت جهانی، محوریت کامل داشته باشد. این هاست که خطوط اصلی سیاست خارجی رژیم در خاورمیانه، برخی کشورهای حوزه ی دریای خزر، مناطقی از شمال آفریقا و بخش هایی از آمریکای لاتین را ترسیم می کند. روی کرد مذکور در کنار برخی مولفه های تعیین کننده ی بین المللی، بیش ترین تضاد را با منافع بورژوازی آمریکا و استراتژی خاورمیانه ای آن داشته است.

جنگ های جنایت کارانه ی آمریکا در افغانستان و عراق، شکست فاحش آن در هر دو جنگ، درماندگی آن از اعمال تغییرات پیش بینی شده و تبدیل نتایج ناکامی ایالات متحده به عناصر تقویت کننده ی رژیم اسلامی در منطقه، چشم انداز انحلال بورژوازی اسلامی در نظم مطلوب آمریکا را تیره و تار کرد.



تضعیف هر چه بیش تر طیف اصلاح طلب و تسلط کامل بورژوازی میلیتاریست اسلامی بر اهرم‌های قدرت و موقعیت خدشه‌ناپذیر آن در برنامه ریزی نظم سرمایه‌ی اجتماعی و ساختار حاکمیت سرمایه‌داری ایران، افق مذکور را اساساً محو ساخت. بورژوازی ایالات متحده و شرکای بین‌المللی آن بر خلاف پندارهای رایج، نه تنها با موجودیت جمهوری اسلامی، که حتا با هژمونی این رژیم در خاورمیانه هم، هیچ تعارضی ندارند. مشکل پایه‌ای آمریکا با بورژوازی میلیتاریست اسلامی، در این است که آن‌ها رویکرد رژیم را در تعارض با نظم مطلوب خود می‌بینند. امپریالیست‌های آمریکایی برای حفظ موقعیت برتر خود در جهان، سهم افزون‌تر خویش در اضافه ارزش‌ها و موقعیت برتر در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت جهان، رویکرد موجود خاورمیانه‌ای رژیم ایران را برنمی‌تابند و حاضر به تحمل آن نمی‌باشند. بحث اساسی بر سر حضور تعیین‌کننده‌ی اقتصادی، سیاسی و میلیتاریستی رژیم در چند کشور بزرگ منطقه نیست. مشکل محوری آن است، که رژیم می‌خواهد حفظ موقعیت خود در این ممالک را خارج از دایره‌ی نظم جهانی تعیین شده توسط بورژوازی آمریکا، در چالش با این نظم و به مثابه ابزاری برای باج‌خواهی و زیادت طلبی پی گیرد. این جاست که برخورد اجتناب‌ناپذیر می‌شود؛ زیرا شاکله‌ی نظم تدوین شده از سوی بورژوازی ایالات متحده برای سرمایه‌داری جهانی و معادلات درون این چهارچوب دچار اختلال می‌گردد. در این باره که محاسبات دولت آمریکا پیرامون سرنوشت استراتژی بین‌المللی خود چه سمت و سویی پیدا خواهد کرد و در این میان بورژوازی میلیتاریست ایران چه نقشی ایفا می‌کند، به برخی مولفه‌ها می‌توان اشاره کرد:

۱- جمهوری اسلامی در عرصه‌ی توزیع اضافه ارزش‌ها و سهمی که از استثمار توده‌ی کارگر جهانی نصیب خود می‌سازد، هیچ رقیبی برای بورژوازی ایالات متحده به شمار نمی‌رود. سرمایه‌داری ایران به جز دو دوره‌ی بسیار کوتاه، همواره در دل بحران گرفتار بوده است. در عین حال، چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی آن، حوزه‌ی سرریز بار بحران‌های بین‌المللی سرمایه‌داری است. در مورد انباشت سرمایه توسط بورژوازی میلیتاریست اسلامی در کشورهای نظیر لبنان، عراق و سوریه یا جاهای دیگر، همان‌گونه که قبلاً هم اشاره

شد، سهم سود این سرمایه‌ها در قیاس با سرمایه‌های ایالات متحده و ممالک غربی چندان بالا نیست. اما موقعیت خاص ژئوپلیتیکی ایران و جایگاه آن در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا، سهم کم‌تر آن از اضافه ارزش‌ها و سودها را به نحو قابل ملاحظه‌ای پوشش می‌دهد. قرار گرفتن در قسمت شمالی خلیج، تنگه‌ی هرمز، دریای عمان و مجاورت با دریای خزر، وجود بیش از سه هزار کیلومتر مرز آبی، وجود ذخایر سرشار نفت و گاز و سایر مواد معدنی در فلات قاره، هم‌جواری با پاکستان و افغانستان در مرزهای جنوب شرقی و دست‌رسی به آب‌های آزاد جهان، ژئوپلیتیک ایران را برای گسترش مبادلات منطقه‌ای و بین‌المللی در جایگاه ویژه‌ای قرار داده است. ایالات متحده با رجوع به این مولفه‌ها، پیش‌برد استراتژی خاورمیانه‌ای خود را مشروط به انحلال بورژوازی میلیتاریست اسلامی در نظم خود ساخته است. معضل اساسی آمریکا با جمهوری اسلامی در همین جاست؛ این که رژیم، نظم استراتژی آمریکا برای بازتقسیم اضافه ارزش‌های حاصل استثمار کارگران دنیا میان بخش‌های مختلف بورژوازی جهانی و سهم هرچه بیش‌تر ایالات متحده و شرکای غربی از این اضافه ارزش‌ها را در طول سال‌های آینده و با رجوع به مولفه‌های تعیین‌کننده‌ی دیگر به مخاطره می‌اندازد. برای بورژوازی آمریکا، تحمل رژیمی که خارج از دایره‌ی نظم نسخه‌پیچی آن، چشم‌انداز حصول اضافه ارزش‌های و موقعیت آن در سلسله‌مراتب قدرت و حاکمیت دنیا را دست‌خوش خطر سازد، در هیچ شرایطی قابل قبول نیست. این امر در شرایط روز سرمایه‌داری جهانی و فاز انفجاری بحران‌ها و تشدید روزافزون آن‌ها پیش از هر زمان دیگری تحمل‌ناپذیر جلوه می‌کند.

۲- شعور بورژوازی حتا زمانی که بلندترین قله‌های رشد و توسعه را فتح می‌کند و گل دستاوردهای بشری را به خدمت می‌گیرد، نه تنها ذره‌ای از ارتجاع و انجماد و عقب‌ماندگی تاریخی خود نمی‌کاهد، که بالعکس بر دامنه‌ی توهم‌بافی‌ها و وارونه‌پردازی‌های اجتناب‌ناپذیر طبقاتی خود هر چه بیش‌تر می‌افزاید. هیچ سرمایه‌دار، هیچ دولت‌مرد و هیچ نماینده‌ی فکری و اقتصاددان بورژوازی قادر نیست، که

فاجعه‌ی انحطاط و علاج‌ناپذیری تناقضات سرشتی سرمایه‌داری را آن‌گونه که هست و لازمه‌ی بقای اوست درک کند و اعتراف نماید. نمایندگان فکری و سیاسی سرمایه، وقتی از امپریالیسم بورژوازی در موقعیت روز سرمایه‌داری جهانی حرف به میان می‌آید، با سُخره گرفتن این واقعیت و اساساً انکار امپریالیسم، آن را بخشی از تکاپوی سرمایه‌داری در طول قرون هجده و نوزده، و لازمه‌ی رشد و تعالی بشر و خلاص شدن از شر کلیسای قرون وسطی جار می‌زنند! با همه‌ی این‌ها، همین سرمایه‌داران، دولت‌مردان و نمایندگان فکری و سیاسی سرمایه بسیار خوب می‌دانند که سرمایه‌داری در فاز حاضر تناقضات ذاتی خود، در زیر تازیانه‌ی بحران‌های کوبنده‌ای که بی‌امان شیرازه‌ی هستی نظام را می‌کوبند و در شرایط بارداری بحران‌های باز هم کوبنده‌تر و غیرقابل مهارتر برای این که امروز خود را فردا کند، باید: اولاً، وحشیانه‌ترین تعرضات را علیه حداقل معیشت و امکانات اولیه‌ی زیستی توده‌های کارگر دنیا سازمان دهد؛ ثانیاً، به بشرستیزترین جدال‌ها در درون خود و میان قطب‌های رقیب درونی خود بر سر تقسیم اضافه ارزش‌ها دست یازد. وضعیت زمین‌گیر جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر بین‌المللی، تنها برگ برنده‌ی سرمایه‌داری برای موکول کردن امروز به فرداهاست. ناپختگی مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های کارگر و فراهم نبودن ساز و برگ‌های لازم برای یک کارزار سراسری علیه نظام بردگی مزدی، تنها روزنه‌ی امید سرمایه‌داری برای بقای این نظام است. جنبش کارگری به دنبال آن چه در طول قرن بیستم رُخ داد، در وضعیت استیصال به سر می‌برد. در همین حال، موج قهر و خشم توده‌های عاصی در سراسر دنیا، این نظام را آماج خود قرار داده است، اما در غیاب یک جنبش رادیکال ضد کار مزدی، مدام در باتلاق رفرمیسم منحط راست و چپ گرفتار می‌شود. در دوره‌ای از تاریخ سرمایه‌داری و در گوشه‌هایی از دنیا، بخش‌هایی از بورژوازی این ظرفیت را در خود می‌دیدند که برای مقابله با موج بحران و اسیر کردن جنبش کارگری در بند قانون و فرار و مدنیّت و انتخابات و دمکراسی و این زنجیرهای سرمایه، به برخی خواست‌ها و حرف‌های رفرمیسم درون جنبش عمل

کنند. اما سرمایه سالیان متمادی است به گل بورژوازی آموخته است، که دوره ی عقب نشینی های کاسب کارانه طی شده است. هر لحظه تقابل با موج اعتراضات کارگران، محتاج جنگ ها و حمام خون هاست. امپریالیست های آمریکایی مثل همیشه در این گذر، پیش گام هستند. انحلال همه ی ارکان روز سرمایه در نظم مطلوب آن، اجرایی کردن راه بردهای امنیت جهانی آن و برقراری یک سکوت مرگ بار در سراسر دنیا، جزء لاینفک استراتژی بین المللی آن به شمار می رود. در همین راستا است، که تعیین تکلیف با بورژوازی میلیتاریست اسلامی و تسویه حساب با جهت گیری های خارج از چهارچوب استراتژی آمریکا اهمیت اساسی می یابد.

۳- مشکل بورژوازی ایالات متحده فقط بازگشت امواج مبارزات عظیم کارگری نیست. سرمایه داری از آغاز قرن بیستم به این سو مدام در حال زاد و ولد فاشیسم بوده است. مرتجع ترین و درنده ترین بخش های بورژوازی جهانی از نوع جمهوری اسلامی، راه تسویه حساب با رقبای طبقاتی، دست یابی به سهام افزون تر سود و مالکیت و ارتقا در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت سرمایه را در بهره گیری بی مرز میلیاردها توده ی انسان عاصی، معماری سبعمانی نارضایی ها و قهر اینان و سازمان دهی فاشیستی بشرستیزانه و نابودگرایانه ی این جمعیت دیده است. عروج فاشیسم در ساختار قدرت سیاسی سرمایه داری جهانی، اگر چه یک ضرورت روز سرمایه برای چالش بحران و تقابل با جنبش کارگری است، در همان حال نظم نسخه پیچی امپریالیسم بورژوازی و در راس آن آمریکا را نیز به خطر می اندازد.

۴- اعتدالی روزافزون سرمایه داری چین در عرصه ی رقابت بین المللی درون سرمایه ی جهانی، مشکلات آمریکا برای دست یابی به سهم غالب تر اضافه ارزش ها را بیش تر می کند. چین به لحاظ تسلط بر مکانیسم های افزایش بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت کالاها و سرمایه های خود در بازار جهانی از توسعه ی دانش و تکنیک و تحقیقات گرفته تا همه ی مسایل دیگر با سرمایه داری ایالات متحده، فاصله ی قابل ملاحظه ای دارد. سهم سالانه ی سرمایه ی اجتماعی چین در استعمار طبقه ی کارگر

جهانی از جمله صدها میلیون توده ی کارگر چینی با همه ی رشد و افزایش های چند سال اخیر، هنوز هم به نصف سهم سرمایه ی اجتماعی آمریکا نمی رسد. با همه ی این ها باید در نظر داشت، که چین از اواخر دهه ی ۷۰ به بعد همواره یکی از بالاترین رشدهای اقتصادی را در دنیا داشته است. بر ۱۰,۵ درصد و بین سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ معادل مجموع درصدهای رشد اقتصادی کشورهای «گروه هفت» (هفت کشور بزرگ صنعتی دنیا) بوده است. نصف محصولات الکترونیکی موجود در بازار جهانی سرمایه در چین تولید می شود و سرمایه های چینی مدت هاست در آمریکای لاتین، در معادن مس شیلی و پرو، در سنگ آهن برزیل، در پرورش دام و طیور و تهیه گوشت این کشور و سایر حوزه ها، عرصه را بر تراست های مالی و صنعتی آمریکایی و اروپایی تنگ ساخته است و نزدیک نیمی از سرمایه گذاری خارجی این قاره را به خود اختصاص داده است. امروز چین شریک اقتصادی شماره ی یک برخی از بزرگ ترین اقتصادهای منطقه آمریکای لاتین است و بانک های توسعه ی چین، بیش از بانک جهانی یا بانک توسعه ی آمریکایی، به این منطقه پول تزریق می کنند. بورژوازی چین در چهارچوب توافق موسوم به «سلاک» (مجمع کشورهای آمریکای لاتین و کاراییب) وعده داده مبادلات اقتصادی خود با آمریکای لاتین را تا ۵۰۰ میلیارد دلار افزایش داده و در دهه ی آینده تا ۲۵۰ میلیارد دلار در این کشورها سرمایه گذاری کند. همه ی این داده ها نشان می دهد چین، به ویژه در سال های آینده، نقش تعیین کننده ای در چالش سهم ایالات متحده از کل اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه ی کارگر جهانی و دست یابی به سودهای افزون تر در قیاس با بورژوازی آمریکا بازی خواهد کرد.

۵- مشکل آمریکا به لحاظ چالش موانع بر سر راه توزیع مطلوب اضافه ارزش ها، فقط چین نیست. از سال ۲۰۰۱ زمزمه هایی مبنی بر ایجاد قطب تازه ای به نام «بریکس» در میان پنج غول بزرگ و کوچک سرمایه ی جهانی - آفریقای جنوبی، برزیل، هند، روسیه و چین - مطرح شده است. این کشورها بنا به آمار بانک جهانی با در دست داشتن چهل درصد از منابع مالی جهان و پانزده درصد تجارت جهانی و بیست و پنج

درصد تولید سالانه ی اجتماعی، در حال پیشی گرفتن از هفت کشور صنعتی جهان می باشند و اگر یک مجموعه در نظر گرفته شوند، ثروت مندترین عضو بورژوازی جهانی به حساب می آیند. کشورهای مذکور تاکنون اجلاس های متعددی برگزار کرده اند؛ راه بردهای مشخصی تدوین و سرمایه های فراوانی را برای حصول هدف، پیش ریز نموده اند. محور همه ی اهداف و راه بردهای آن ها را افزایش مبادلات تجاری با یک دیگر، هم کاری ارزی، خارج شدن از زیر سایه ی بورژوازی ایالات متحده و طرح تاسیس بانک توسعه میان اعضای «بریکس» تشکیل می دهد. جهت گیری، دورنما، راه برد و راه کارهای در دستور آن ها، همگی تهدیدی برای سهم کنونی بورژوازی آمریکا از حجم عظیم اضافه ارزش هایی است که در سطح جهان توسط طبقه ی کارگر تولید می گردد. پنج کشور عضو «بریکس» متفق القولند، که باید پایه های قدرت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را متزلزل سازند. در راه برد آن ها، این یک شرط ضروری برای کاهش سهم ایالات متحده از اضافه ارزش ها، چالش موقعیت برتر سرمایه های ایالات متحده در بازار جهانی، به زیر کشیدن دولت آمریکا در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت جهان و اختصاص دستاوردهای حاصل از سقوط مرتبه ی ایالات متحده به افزایش سهم خود قلمداد می شود. واکنش اخیر ترامپ در تقابل با سازمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) و این که اولویت خود را آمریکا کرده است، نشان دهنده ی خطری است که بورژوازی ایالات متحده و دولت روز آن از جانب اعضای «بریکس» احساس می کند.

۶- در میان اعضای «بریکس»، چالش هایی که از جانب روسیه پیش روی بورژوازی ایالات متحده و حاکمان روز آن قرار دارد، اگر چه از نقطه نظر اقتصادی کم تر از چین است، اما به لحاظ توان میلیتاریستی و موقعیت خاص ژئوپلیتیکی به مراتب از چین و کشورهای دیگر عمیق تر است. روسیه به جز چند سال نخست بعد از سقوط اردوگاه، همواره به عنوان مهم ترین رقیب ایالات متحده در استراتژی نظم منطقه ای و جهانی آن محسوب می شود. در فضای کشمکش ها و مجادلات روزافزون میان بخش های مختلف بورژوازی جهانی

بر سر حصول هر چه بیش تر اضافه ارزش ها، تسلط بر حوزه های پیش ریز، سهم افزون تر سود و مالکیت و عروج در ساختار قدرت و حاکمیت دنیا، داشتن عظیم ترین زرادخانه های موشکی و بهره گیری از مدرن ترین جنگ افزارهای نظامی، آمادگی برای تسلیح هر چه بیش تر متحدان در برابر رقبای، موقعیت بین المللی و توان جابه جایی قطب بندی ها، مولفه هایی هستند که نقش تعیین کننده ای در مختل کردن پویه ی توزیع اضافه ارزش ها به سود خود و به زیان حریفان بازی می کنند. از این نظر، روسیه جایگاه ویژه ای در محاسبات استراتژیک آمریکا و نظم جهانی آن دارد. مواردی که ذکر شد، می توانند مخاطرات اساسی پیش روی سرمایه ی جهانی در پویه ی تقسیم اضافه ارزش ها و حوزه های پیش ریز محسوب شوند. بورژوازی ایالات متحده برای چالش این مخاطرات و مقابله با هر گونه رُخ داد غیر منتظره ای نیازمند تثبیت موقعیت خود در خاورمیانه و پیش برد استراتژی متناظر با نظم مطلوب آن در منطقه است. بورژوازی میلیتاریست اسلامی، نه تنها مزاحم راه تضمین این موقعیت به شمار می رود، که ادامه ی یک تازی ها و زیادت جویی هایش می تواند موازنه ی قدرت در خاورمیانه را به زیان ایالات متحده برهم زند. جمهوری اسلامی رابطه ی تنگاتنگی با تمامی پنج کشور عضو «بریکس» دارد. حجم مبادلات اقتصادی سالانه ی رژیم با چین بیش از سی میلیارد دلار است. این رقم سه برابر گل داد و ستدهای بازرگانی میان ایران و سه کشور بزرگ اروپایی - انگلیس، آلمان و فرانسه - است. ایران با روسیه، هند، آفریقای جنوبی و برزیل نیز بیش ترین میزان مبادلات تجاری را دارد. روسیه تکیه گاه اصلی ایران در تهیه سلاح و پیش برد برنامه ی هسته ای است و هم راه با چین نقش بسیار موثری برای جلوگیری از فشار بیش تر آمریکا بر ایران، از طریق شورای امنیت سازمان ملل، دارد. از طرف دیگر، کشورهای عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات متحده عربی، بحرین، اردن، ترکیه، اسرائیل و مصر، متحدین سنتی دهه های اخیر آمریکا در خاورمیانه و منطقه ی خلیج می باشند. از میان این جوامع، پنج کشور نخست یکه تازی ها و توسعه طلبی های جمهوری اسلامی - به ویژه نقش سرنوشت ساز سیاسی، اقتصادی و نظامی آن در سوریه، عراق و لبنان - را مهم ترین تهدید

برای خود تلقی می کنند. احساس هراس این پنج دولت از آن چه رژیم ایران در منطقه انجام می دهد، در حدی است که آن ها ایفای نقش خویش در دایره ی نظم ایالات متحده برای خاورمیانه را به چالش موثر توسعه طلبی های ایران توسط حاکمان آمریکا منوط می بینند. این را هم باید اشاره کرد، که برخی از این کشورها مانند عربستان و قطر و امارات، با فاصله گرفتن از گذشته های دور خود اکنون مالک سهم چشم گیری از سرمایه ی جهانی هستند و در برخی جوامع از جمله آمریکا، انگلیس و جاهای دیگر، سرمایه داران داخلی نیرومندی به حساب می آیند. افزون بر نصف صادرات نفت و گاز اوپک به متعلق به این سه کشور است. عربستان سعودی یکی از مهم ترین مقاصد تسلیحات آمریکایی است. آمریکا سی و سه درصد سهم صادرات جهانی سلاح را بین سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ در اختیار داشت. آمریکا طی این سال ها به ۹۶ کشور سلاح فروخته است؛ چهل و یک درصد صادرات سلاح آمریکا به غرب آسیا صورت گرفته که بیست و هفت درصد آن به عربستان منتقل شد. عربستان سعودی با ۹،۷ درصد بزرگ ترین کشور وارد کننده ی سلاح از آمریکا طی این بازه زمانی بود. مجموع واردات سلاح عربستان از آمریکا طی سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ در مقایسه با سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ تا ۲۷۵ درصد افزایش داشته است. قرارداد امضا شده میان آمریکا و عربستان در سفر دونالد ترامپ به ریاض، به صورت آنی ۱۱۰ میلیارد دلار و به صورت درازمدت طی یک دهه حدود ۳۵۰ میلیارد دلار ارزش دارد. به طوری که عربستان به لحاظ هزینه های دفاعی، سالانه در سطح جهانی بعد از آمریکا و چین مقام سوم را احراز کرده است. پنج کشور مورد گفت و گو با رجوع به تمامی مولفه های مربوط به تضمین منافع خود و خطراتی که از سوی رژیم میلیتاریست ایران احساس می کنند، خواهان افزایش هر چه بیش تر فشارها بر ایران از سوی آمریکا هستند. در ارتباط با اسرائیل نیاز به بحث چندانی نیست. مصر و ترکیه نیز در حال حاضر از موقعیت گذشته برای قرار گرفتن در دایره ی نظم آمریکا و استحکام اقتدار و استیلای آن در خاورمیانه برخوردار نیستند. با ملاحظه ی تمامی این داده ها، می توان دریافت که تسلط بر خاورمیانه تا چه میزان نقش تعیین کننده در برآورده ساختن نیاز جبری سرمایه های آمریکایی و اروپایی برای

حفظ سهم خود در اضافه ارزش های جهانی، تضمین موقعیت آن ها در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت دنیا و هژمونی نظم مطلوب ایالات متحده برای سرمایه ی بین المللی دارد. بخش هایی از بورژوازی ایالات متحده، که دوران دیش ترین آن ها محسوب می شوند، در هم رفتگی استراتژی خاورمیانه ای آمریکا، چشم اندازها و ملزومات این استراتژی را با موقعیت حال حاضر رژیم تحت هیچ شرایطی دست کم نمی گیرند. آن ها به رژیمی نگاه می کنند که تولد آن، نتیجه ی رذیلانه ترین نطفه های سرمایه بوده است؛ یک قیام عظیم توده ای را در آستان بقای بردگی مزدی سر بریده است؛ از یک جنگ فرساینده ی ارتجاعی با سپر کردن توده های کارگر ایرانی و نشانه رفتن سینه ی کارگران عراقی، به سلامت عبور کرده است؛ بر تپه های ساخته شده از اجساد توده ها، فریاد پیروزی حق بر باطل سر داده است؛ هر فعالیت کمونیستی و هر نفس مخالفی را شکار نموده است؛ با سازمان دهی فاشیستی لومپن پرولتاریا و سپردن زمام امور به دست آن ها، سایه ی شوم خود را همه جا پهن کرده است؛ با قاپیدن شعارهای ضد امپریالیستی از دهان رقبای، خود را منادی استکبارستیزی و حمایت از محرومان جهان جای زده است؛ طیف گسترده و نیرومند مخالفان را از پای در آورده و بر موج توهم توده های منطقه سوار شده و خود را به عرش قدرت رسانیده است؛ جنبش کارگری را متلاشی کرده و مدنیت اسلامی سرمایه را به جای آن بر پای داشته است؛ زیر کوبنده ترین تحریم ها بوده، اما با انداختن عوارض آن به جان توده ها، خود جان به سلامت برده است. رژیمی که زمین گیری جنبش کارگری، هر ضعف رقبای، هر اشتباه شرکا، هر جنگ افروزی حریفان، همه و همه را ساز و برگ قدرت خود کرده است؛ زیر آوار تحریم ها، بزرگ ترین زرادخانه ها را بر پای داشته و دست و پای اختاپوس ارتجاع دینی بورژوازی را به همه جا باز کرده و با تکیه بر همین اختاپوس ارتجاع بورژوازی، گل محاسبات آمریکا، اسرائیل و شرکای منطقه ای و بین المللی آن ها را بهم ریخته است. بورژوازی درنده ی آمریکا نمی تواند نقش مخمل رژیم را در پیش برد استراتژی خاورمیانه ای خود نادیده بگیرد. در طول همه ی سال هایی که از عمر جمهوری اسلامی می گذرد، بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی اسلامی نظم ایالات متحده برای توزیع اضافه ارزش ها و سودها را برهم زده است. و در

مقابل، حاکمان ایالات متحده در ادوار مختلف سعی کرده اند ضمن اعمال تحریم های ویران گر، رژیم را متقاعد سازند با حفظ همی ارکان میلیتاریستی، فاشیستی و اسلامی خود، حلقه ای از این نظم باشد. برای طیفی از ارتجاع بورژوازی، از احزاب جبهه ی ملی گرفته تا نهضت آزادی و جریانات موسوم به ملی-مذهبی، اصلاح طلب و اعتدال گرا و نیروهای مشابه، هر سطحی از انحلال در نظم نسخه پیچی ایالات متحده، یک آرزو و در صورت تحقق، یک رویکرد حیاتی استراتژیک قلمداد می شود. در مقابل، میلیتاریست اسلامی و طیف سرمایه داران سپاهی و بیت رهبری، به دلیل کنترل بر غالب اهرم های قدرت و حاکمیت نظم سرمایه و با رجوع به موقعیت بحران زای سرمایه ی اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه، ترجیح داده اند روی کرد

در کشمکش های فیما بین ایران و قطب های قدرت جهانی نیست؛ چرا که به هر حال بر مناقشات جاری می افزاید. بحث بر سر آن است، که مساله ی هسته ای پوششی است که در زیر آن انبوهی از مسایل مهم منطقه ای، بده بستان ها، سازش ها، معادلات و راه بردها مطرح می شود. آن چه موضوع هسته ای و فعالیت های اتمی رژیم را به طور مشخص به محور اصلی مجادلات و گفت و گوها بین ایران و پنج قطب قدرت دنیا تبدیل می کرد، نه خطر دست یابی جمهوری اسلامی به بمب هسته ای، که ریشه در بازگشت بحران جهانی سرمایه داری، موقعیت فرومانده ی رژیم اسلامی در تقسیم کار جهانی سرمایه و قرار گرفتن خاورمیانه در صدر اولویت این قطب ها برای حصول اضافه ارزش های افزون تر و دست یابی به نرخ سودهای بیش تر به منظور

فکری و سیاسی آن گردیده است، فارغ از موضوعیت آن و صرف نظر از چهارچوب های مندرج در متن این مناقشه، سناریویی ساخته و پرداخته ی ایالات متحده برای تعیین سرنوشت مناقشات فیما بین از طریق تقابل دیپلوماتیک میان بورژوازی دو کشور آمریکا و ایران بوده است. البته شروع فاز نخست این سناریو، ریشه در انتظارات رژیم اسلامی حول فعالیت های اتمی اش داشت. جمهوری اسلامی بر آن بود با توسل به این طرح و در صورت لزوم با فاش ساختن فعالیت های اتمی خود، از آن به عنوان یک اهرم فشار موثر برای تحمیل خواست های خویش بر آمریکا و متحدان منطقه ای آن بهره گیرد. اما این طرح از همان لحظه ی نطفه بندی خود، توسط حاکمان بورژوازی ایالات متحده از چنگ رژیم اسلامی خارج شد و

خاورمیانه جزء لاینفک از استراتژی بین المللی بورژوازی آمریکا و متحدان آن به شمار می رود. بجز اضافه ارزش های موجود در این نقطه از جهان و... آن را در کانون تلاقی و تصادم قطب قدرت جهانی سرمایه داری قرار داده است. تسلط بر خاورمیانه و پیش برد نظم مطلوب ایالات متحده در این منطقه، اهداف بورژوازی آمریکا و متحدان غربی را به منظور چالش بحران از طریق دست یابی به اضافه ارزش های افزون تر و... حاکمیت متفق می ساخت. هم زمان، روی کرد بورژوازی میلیتاریست اسلامی، این استراتژی خاورمیانه ای آمریکا را دچار ائتلاف می کرد. بنابراین، می بایست راهی برای مهار عاجل تر آن پیدا می نمود.



خود در منطقه را خارج از دایره ی نظم ایالات متحده پی گیری نمایند. گل مناقشه بورژوازی آمریکا با رژیم اسلامی در طول چهل سال گذشته، حول همین ادغام یا عدم انحلال چرخ زده است. هر تفسیری جز این تنها خط کشیدن بر واقعیت و وارونه بافی بورژوازی است. در همین ارتباط، سناریوی موسوم به «مذاکرات هسته ای»، آخرین فاز این رویارویی و کشمکش ها را تعیین می کرد.

سناریوی مذاکرات هسته ای و موقعیت رژیم در معادلات جاری قطب های قدرت سرمایه داری

آن چه طی سال های اخیر تحت عنوان «مذاکرات هسته ای»، «گفت و گویای ایران و آمریکا»، «توافق هسته ای»، «قرارداد برجام» و... نقل محافل بورژوازی و ورد زبان نمایندگان

چالش موفق تر بحران داشت. همان گونه که بارها اشاره شد، خاورمیانه جزء لاینفک از استراتژی بین المللی بورژوازی آمریکا و متحدان آن به شمار می رود. بجز اضافه ارزش های موجود در این نقطه از جهان و موقعیت تعیین کننده ی آن در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت دنیا، از سال های بعد از جنگ دوم امپریالیستی به بعد، همواره آن را در کانون تلاقی و تصادم قطب قدرت جهانی سرمایه داری قرار داده است. تسلط بر خاورمیانه و پیش برد نظم مطلوب ایالات متحده در این منطقه ی استراتژیک، اهداف بورژوازی آمریکا و متحدان غربی را به منظور چالش بحران از طریق دست یابی به اضافه ارزش های افزون تر، نرخ های طلائی سود و موقعیت برتر در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت محقق می ساخت. هم زمان،

به صورت معکوس علیه جمهوری اسلامی به کار رفت. دولت مردان آمریکا گل امکانات خود و متحدان شان، ظرفیت موسسات جهانی سرمایه داری و تمامی اهرم های فشار بین المللی را بسیج کردند تا جمهوری اسلامی را برای انحلال در استراتژی خود متقاعد سازند. از نظر بورژوازی ایالات متحده و صدرنشینان ساختار قدرت سیاسی روز این کشور، ادغام رژیم اسلامی در راه بردهای منطقه ای آمریکا هیچ منافاتی با جهت گیری فاشیستی، میلیتاریستی و ضد بشری آن در منطقه نداشت. صرف قرار گرفتن جمهوری اسلامی در دایره ی نظم ایالات متحده برای قبول همه ی تعلقات فاشیستی-اسلامی آن کافی بود. همین جا باید تاکید کرد وقتی از دستاویز بودن مناقشات هسته ای حرف به میان می آید، منظور نفی کامل اهمیت این موضوع

روی کرد بورژوازی میلیتاریست اسلامی، این استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا را دچار اختلال می‌کرد. بنابراین، می‌بایست راهی برای مهار عاجل‌تر آن پیدا می‌نمود. از سوی دیگر، بحران سال ۲۰۰۹ سرمایه‌ی جهانی بر عمر دوره‌ی رونق سرمایه‌داری ایران هم نقطه پایان می‌نهاد. هرچند دلیل بروز مجدد بحران در چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی ایران در سرریز بحران اقتصادی سرمایه‌ی جهانی خلاصه نمی‌شد. سرمایه‌داری ایران در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۷۰ و نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۸۰، یک منحنی صعودی ترکیب ارگانیک را پشت سر نهاد. دوره‌ی رونق اقتصادی تا قبل از نیمه‌ی دوم دهه ۸۰ خورشیدی، به گونه‌ای قهری و اجتناب‌ناپذیر، تولید افراطی سرمایه را به دنبال آورد. همین روند، در عین حال روند افزایش پُر شتاب متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ی اجتماعی بود. داده‌های مربوط به سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه و گرایش رو به افت نرخ سود، رد پای واقعی بلندگی زمینه‌های داخلی بحران نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۸۰ را آشکار می‌ساخت. این مولفه‌ها دست به دست هم می‌دادند تا مناقشه‌ی هسته‌ای به محور فشارها بر ایران تبدیل شود. تیم اوباما، اجرای این استراتژی را با چند تغییر در روابط منطقه‌ای ایالات متحده با بورژوازی راسیست اسرائیل و متحدان عرب خود در خلیج پی‌گیری نمود. و در همان حال که کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا، موسسات و نهادهای بین‌المللی و تراست‌های عظیم مالی و تجاری را برای اعمال تحریم‌های ویران‌گر علیه رژیم اسلامی راضی می‌کرد، قول‌ها و پیشنهادهای هم به رژیم می‌داد. به موازاتی که مجاری سرریز بار بحران جهانی سرمایه را به سوی خاورمیانه و سرمایه‌ی اجتماعی جوامع عرب حاشیه‌ی خلیج حفاری می‌نمود، جمهوری اسلامی را تشویق می‌کرد که در صورت پذیرش شروط آمریکا مبنی بر انحلال در استراتژی خاورمیانه‌ای آن، می‌تواند با حفظ همه‌ی تعلقات فاشیستی، میلیتاریستی و ضد بشری‌اش، قدرت فائقه‌ی منطقه باشد. استراتژی اوباما برای متقاعد ساختن جمهوری اسلامی، هیچ به مذاق متحدان عرب ایالات متحده و دولت نژادپرست دینی اسرائیل خوش نمی‌آمد. آن‌ها می‌دانستند که پذیرش احتمالی شروط آمریکا از جانب ایران، نه تنها منجر به تضعیف موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه نخواهد شد، که استیلای این رژیم را با همه‌ی جهت‌گیری‌های فاشیستی، اسلامی

و بربرمنشانه‌ی آن در پی خواهد داشت. به همین خاطر، بارها به طور جداگانه، مشترک یا در قالب «شورای هم‌کاری خلیج» نارضایتی خود را از سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در قبال جمهوری اسلامی اعلام کردند؛ نسبت به دخالت‌ها و زیادت‌جویی‌های رژیم در مناطق تحت کنترل و نفوذ خود هشدار دادند؛ و برای تحریک هر چه بیش‌تر کاخ سفید نسبت به جهت‌گیری‌های رژیم ایران، ژست حمله‌ی نظامی به پایگاه‌های آن در لبنان، سوریه و عراق گرفتند. متحدان عرب بورژوازی آمریکا در خاورمیانه و خلیج - من جمله کشورهای عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات و بحرین - برای فاصله‌انداختن میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی پیشنهادهای وسوسه‌انگیز نفتی، تجاری و نظامی را روی میز اوباما و تیم او قرار دادند. با این همه، استراتژی کاخ سفید با عطف به اولویت ادغام رژیم اسلامی در نظم ایالات متحده، توجه کم‌تری به این مجادلات، تهدیدها و پیشنهادات نشان می‌داد. به جای آن تا مرز اعلام اشتراکات دینی و شیعی با بورژوازی میلیتاریست اسلامی هم پیش رفت. اوباما و دولت مردان آمریکایی همه‌ی این کارها را انجام دادند، بلکه رژیم را برای داخل شدن به دایره‌ی نظم خود متقاعد سازند، اما این مذاکرات در طول هشت سال ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و تسلط بورژوازی میلیتاریست اسلامی بر تمامی اهرم‌های قدرت، بیش‌تر به نمایشی مضحک می‌ماند؛ زیرا رژیم اسلامی بورژوازی به رغم تحمل فشار بسیار فرساینده‌ی تحریم‌ها یا همه‌ی مشکلات دیگر، اراده‌ای برای انحلال در نظم مطلوب آمریکا برای خاورمیانه و جهان نداشت. تا این جای کار، دستاورد دولت مردان روز قدرت ایالات متحده، حدیث «نقصان مایه و شماتت همسایه» بود. با همه‌ی این‌ها، آمریکا در طول دوره‌ای که تحریم‌های کوبنده توام با «مذاکرات هسته‌ای» جریان داشت، برنده‌ی سیر رُخ‌داده‌ها بود. آن‌چه در ارزیابی ایالات متحده پیرامون این مذاکرات اهمیت بیش‌تری داشت، این بود که علی‌رغم همه‌ی اختلاف‌نظرها و روی‌کردهای متفاوت در بین متحدان استراتژیک این کشور، سناریوی هسته‌ای را به محور فشار علیه جمهوری اسلامی و فصل مشترک جهت‌گیری‌های اتحادیه‌ی اروپا، شورای امنیت سازمان ملل، روسیه و چین، اسرائیل و رژیم‌های عرب منطقه و بخش‌های وسیعی از بورژوازی

بین‌المللی تبدیل کرده بود. آمریکا پیش‌بینی می‌کرد، که فشار تحریم‌ها و اثرات کوبنده‌ی آن بر پیکر سرمایه‌داری ایران در نهایت رژیم را وادار می‌نماید برای حل عاجل‌تر مناقشات و خروج از زیر بار فرساینده‌ی تحریم‌ها تن به مذاکره دهد. قبول ریاست جمهوری روحانی و طیف‌های حامی او از سوی سرمایه‌داران سپاهی، بیت رهبری و بورژوازی میلیتاریست اسلامی با برخی قید و بندها و ترسیم خطوط قرمزها، از میزان استیصال و درماندگی رژیم در زیر سایه‌ی سنگین فشارها و تحقق انتظارات ایالات متحده حکایت داشت. از این جا به بعد دیگر نیازی به گفت‌وگوهای پشت پرده، بده بستن‌ها، رفت و آمدها و واسطه‌گری‌های خارج از دید خبرنگاران، رسانه‌ها و عناصر اطلاعاتی و جاسوسان رقیب وجود نداشت. گفت‌وگوهای موسوم به «مذاکرات ایران و ۱+۵» به صورت کاملاً رسمی و آشکار جریان پیدا می‌کرد و وزیران خارجه آمریکا و ایران شانه به شانه یک‌دیگر از این هتل به آن هتل می‌رفتند. محور تمامی این گفت‌وگوها را، همان گونه که قبلاً اشاره شد، نه صرف فعالیت‌های اتمی جمهوری اسلامی، بلکه جهت‌گیری‌های منطقه‌ای آن، به ویژه در لبنان، عراق و سوریه، ارزیابی موقعیت رژیم برای شرکت در نظم مورد نظر ایالات متحده و تعیین سرنوشت مناقشات سالیان دراز گذشته تشکیل می‌داد. با انعقاد قرارداد موسوم به «برجام» رژیم اسلامی به یمن دست‌یابی به برخی مجاری بین‌المللی انباشت سرمایه، باز شدن کانال‌هایی برای جاری شدن حساب‌های مالی و بانکی، رفع برخی محدودیت‌های بین‌المللی برای انجام معاملات، حصول اضافه‌ارزش‌های نفتی بیش‌تر در قیاس با دوره‌ی پیش از برجام و یافتن چشم‌اندازهای تازه‌ای برای سرمایه‌گذاری از سوی کشورهای اروپایی و تراست‌های عظیم صنعتی جهان، تا حدی از زیر فشار کوبنده‌ی تحریم‌ها خارج شد. اما بُرد دستاوردهای برجام کم‌تر از آن چیزی بود که طیف اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرای بورژوازی، سراسر جامعه را از هیاهوی آن پُر کرده بودند. بورژوازی ایران با رجوع به مولفه‌های درونی و موقعیت و مکان خود در تقسیم کار جهانی سرمایه، هیچ افقی برای بازگشت دوره‌ی طلایی انباشت و خروج از ورطه‌ی بحران پیش روی خود نمی‌یافت. مجادلات میان بخش‌های مختلف بورژوازی بر سر میزان سود و سهام مالکیت و قدرت نیز

بر وخامت اوضاع می افزود. رژیم هار اسلامی بورژوازی تنها راه نجات را در سلاخی هر چه بیش تر معیشت توده های کارگر، انتقال عوارض ناشی از تحریم و بحران به زندگی آن ها و سرکوب وحشیانه تر هر خیزش و جنبشی می دید. چنین رژیمی با چنین موقعیتی نمی توانست جهت گیری منطقه ای خود را حداقل در دوره ی مورد بحث، مطابق با خواست ایالات متحده تغییر دهد. بورژوازی میلیتاریست اسلامی هم چنان به نقش آفرینی خود در منطقه ادامه داد؛ صدها هزار کارگر سوری را به کمک رژیم بورژوازی سوریه و شرکای منطقه ای و بین المللی آن از دم تیغ گذراند؛ تا جایی که به قتل عام زنان و کودکان و مخالفان اسد مربوط می شد، بیش ترین هم راهی و هم آهنگی را با داعش نشان داد؛ عقب مانده ترین لایه های کارگر خاورمیانه را در گردان ها و تیپ های موسوم به «فاطمیون» و «زینیون» برای پیش برد اهداف سلطه جویانه و زیادت طلبانه ی خود سازمان دهی کرد؛ از هیچ تلاشی برای برهم زدن هر توافقی، که موقعیت اسد را در سوریه تضعیف می کرد، دریغ نورزید؛ تصمیمات رقبای منطقه ای خود را با کمک روسیه، قبل از آن که به مرحله ی عمل برسد، نکول ساخت؛ استراتژی خود را «دفاع از حرم» و «محور مقاومت» نام گذاری نمود و زمانی که تجاوز داعش به حریم اش را مخاطره آمیز دید، پایگاه های هوایی خود در داخل را به روسیه سپرد تا تکلیف آن را روشن نماید. در عراق و لبنان هم رویکرد رژیم اسلامی نه فقط تفاوتی با گذشته نکرد، که میلیتاریستی تر از قبل ادامه یافت. اختاپوس ارتجاع دینی رژیم در قالب «مجلس الاعلی اسلامی عراق»، «حزب الدعوة»، «میلیشای سپاه بدر»، «عصائب اهل حق»، «حشد الشعبی»، «گردان های حزب الله عراق»، «تیپ روز موعود» و... بر یک تازی ها و جنایت های خود افزود؛ به شیعیان بحرین وعده ی پشتیبانی برای هموار کردن راه انقلاب اسلامی در آن کشور داد؛ به سازمان دهی و تجهیز هر چه بیش تر گروه های ترور در سودان، سومالی و مناطقی از شما آفریقا پرداخت و شیعیان حوثی در یمن را تقویت کرد.

همه ی شرایط و پیش شرط های لازم برای شکل گیری چنین وضعیتی را سرمایه داری از قبل فراهم ساخته بود. بخش هایی از ارتجاع هار بورژوازی، که در همه ی این کشورها در تقلا ی جبران سهم کم تر اضافه ارزش ها و موقعیت نازل تر خود در ساختار

قدرت سیاسی است، میلیون ها انسان محروم و تحقیر شده ای که در خرافه های دینی ماقبل قرون وسطایی دست و پا می زنند، ذخیره ی یک لشکر عظیم از لمپن پرولتاریا برای سازمان دهی بسیار وسیع فاشیستی در منطقه، به علاوه برخی مولفه های بین المللی دیگر، به رژیم اسلامی بورژوازی برای پیش برد اهداف خود و ادامه ی جهت گیری های منطقه ای و جهانی اش یاری می رساند. رژیم با تکیه بر این داشته ها، معادلات جاری میان قطب های قدرت سرمایه داری را دست خوش بسیاری تغییرات نموده و به شرکای بین المللی خود در منطقه، از جمله چین و روسیه، نشان داده که نیرویی قابل اتکا برای چالش موازنه ی قدرت، برهم زدن نظم مطلوب ایالات متحده و هژمونی میلیتاریستی - فاشیستی در خاورمیانه خواهد بود.

با روی کار آمدن ترامپ و عروج فاشیسم بورژوازی در ساختار قدرت سیاسی ایالات متحده، متحدان عرب سنتی این کشور و دولت راسیست دینی اسرائیل امیدوار شدند تا از یک تازی ها و زیادت خواهی های جمهوری اسلامی در منطقه پیش گیری کنند. ترامپ در همان آغاز، وعده ی خروج از برجام و در صورت لزوم حمله ی نظامی به ایران را به گوش بورژوازی میلیتاریست اسلامی رساند؛ مناسبات خود با کشورهای عرب منطقه و اسرائیل را از نو بازسازی نمود؛ قراردادهای بزرگ تسلیحاتی و معاهدات دو جانبه و چند جانبه ی امنیتی با آن ها امضاء کرد؛ و از این ره گذر، به حجم قابل ملاحظه ای از اضافه ارزش ها و سودها دست یافت. اما در برقراری اجماع نسبی میان متحدان غربی خود توفیق چندانی حاصل نکرد. تشتت در میان بخش های مختلف بورژوازی آمریکا و در میان تیم ترامپ، بر مشکلات دولت آمریکا برای تدوین یک استراتژی واحد در برابر ایران می افزود. برای رفع این موانع، ترامپ سعی کرده است ضمن نزدیکی با روسیه، اعمال فشار بر چین و بی اعتنائی نسبت به روابط اقتصادی ایالات متحده با اتحادیه ی اروپا و کاهش سطح مناسبات دیپلماتیک با کشورهای عضو این اتحادیه، همه ی این قطب ها را مجبور به پیروی از استراتژی خاورمیانه ای خود سازد. اما سیر حوادث تا این جای کار چندان مطابق خواست بورژوازی ایالات متحده پیش نرفته است. راه برد ترامپ و تیم او بیش از آن که برآیند یک چشم انداز امیدوارکننده برای آمریکا باشد، نوعی واکنش

استیصال گونه به سیر رخ دادهای منطقه و جهان، موقعیت متزلزل آن در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت دنیا و فاز انفجار آمیز انحطاط سرمایه داری است. بر خلاف تصور ترامپ و دولت مردان آمریکا، شرایط چین به گونه ای نیست که زیر فشار تحریم ها یا مسدود ساختن برخی مجاری بین المللی انباشت بر روی آن، دچار تزلزل شود. بورژوازی روسیه با داشتن عظیم ترین زرادخانه های تسلیحاتی و با رجوع به موقعیت خاص ژئوپلیتیکی اش، از شرایط با ثبات منطقه ای و جهانی برخوردار است. پس از خروج آمریکا از برجام، کشورهای عضو اتحادیه ی اروپا با ابراز نگرانی خود از اقدام آمریکا، جار و جنجال پیرامون مخدوش شدن روح برجام (!)، هشدار نسبت به واکنش رژیم اسلامی مبنی بر ادامه ی فعالیت های اتمی خود و عباراتی از این دست، تلاش کردند ضمن حفظ روابط خود با جمهوری اسلامی برای پیش ریز کردن سرمایه ها در بازار داخلی ایران و حصول اضافه ارزش های افزون تر و نرخ سودهای بیش تر از استثمار توده ی کارگر ایران، راه برد خاورمیانه ای ترامپ را حثالمقدور با این چشم اندازها تلفیق نمایند. همه ی نمایندگان فکری و سیاسی بورژوازی متفق القولند که کشورهای عضو اتحادیه ی اروپا به واسطه ی حجم معاملات تجاری و مالی خود با ایالات متحده، بی ثباتی سیاسی در ایران، عدم وجود امنیت کافی برای سرمایه گذاری خارجی، درهم رفتگی منافع اقتصادی اتحادیه ی اروپا با بورژوازی آمریکا، موقعیت برتر آن در سلسله مراتب قدرت و حاکمیت دنیا و این قبیل حرف ها، در نهایت تن به اراده ی ترامپ خواهند داد و یک به یک از جمهوری اسلامی فاصله خواهند گرفت. ظاهر این حرف ها شاید درست به نظر بیاید. اما از اساس وارونه بافی و خط کشیدن بر واقعیت است. در وضعیت حال حاضر سرمایه ی جهانی و با رجوع به موقعیت سرمایه داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه، به سادگی می توان دریافت فاصله گرفتن کشورهای غربی، تراست های مالی و تجاری و انحصارات عظیم سرمایه داری بین المللی از ایران، نه در موقعیت تزلزل ناپذیر و تعیین کننده ی ایالات متحده، که ریشه در فروماندگی چرخه ی ارزش افزایی سرمایه ی اجتماعی ایران و نبود هیچ چشم اندازی برای حصول اضافه ارزش های افزون تر و نرخ سودهای طلایی بیش تر دارد. سرمایه داری ایران از سال ها قبل به این سو، یک دوره ی



برگشت ناپذیر فروپاشی چرخه‌ی بازتولید انباشت و ارزش‌افزایی سرمایه را آغاز کرده است. سرعت گرفتن سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه و گرایش رو به افت نرخ سود، خطر سقوط سرمایه‌داری ایران را بیش از هر زمان پیش روی بورژوازی اسلامی و لایه‌های مختلف این طبقه قرار داده است. موج مبارزات و خیزش‌های گاه و بی‌گاه توده‌ی کارگر ایران، در عین تفرق و درماندگی‌های حی و حاضرش، هم‌طین فروپاشی را هر چه بیش‌تر در گوش بورژوازی میلیتاریستی - فاشیستی اسلامی نجوا می‌کند. طبق معمول، سرکوب جنبش کارگری، بریدن هر نفس مخالفی و آوار کردن کُل عوارض بحران بر معیشت توده‌ها و سلاخی هست و نیست آن‌ها، تنها راه چاره‌ی بورژوازی اسلامی است. تیم ترامپ با همه‌ی تشتت‌های درونی و اختلاف نظر با بخش‌های دیگر بورژوازی ایالات متحده، این موقعیت رژیم را به خوبی درک کرده است. اگر اسلاف او چشم به راه عروج طیف اصلاح طلب و آماده‌ی ادغام در نظم آمریکا، بساطت گفت‌وگو و مذاکره و معامله را با این بخش ارتجاع بورژوازی پهن می‌کردند، ترامپ و تیم سیاست خارجی او بدون تفکیک قایل شدن میان بخش‌های مختلف رژیم بورژوازی اسلامی، تلاش می‌کنند در همین دوره تسویه حساب لازم را با رژیم انجام دهند. اشتباه نشود. وقتی از تسویه حساب حرف به میان می‌آید، منظور این نیست که دولت مردان آمریکا قرار است بساط رژیم را در آینده‌ی نزدیک برچینند یا رژیمی دیگر را جایگزین آن کنند! استراتژی روز آمریکا با همه‌ی تفاوت‌های ظاهری، ادامه‌ی همان راه‌بردهای گذشته‌ی این کشور در قبال جمهوری اسلامی است. راه‌بردی که وادار کردن رژیم ایران به شرکت در نظم مورد نظر ایالات متحده و قرار گرفتن آن در دایره‌ی استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا و متحدانش، کانون هر نوع مناقشه‌ای - از اعمال تحریم گرفته تا تهدید نظامی - را تشکیل می‌دهد. سیر زخ‌دادهای روز تا جایی که به شرایط داخلی سرمایه‌داری ایران مربوط می‌شود، گویای شدت یافتن بحران، درماندگی رژیم از پیدا کردن راهی برای نجات چرخه‌ی در حال فروپاشی سرمایه‌ی اجتماعی و تشدید مناقشات درون بورژوازی برای تحمیل برنامه‌ریزی نظم سرمایه و جدال میان بخش‌های مختلف آن بر سر سهام مالکیت

و قدرت خواهد بود. در عین حال، رویکرد رژیم در منطقه، اگر نه به شیوه‌ی قبل و با همان یک‌ه‌تازی‌های سالیان اخیر، اما در همان چهارچوب میلیتاریستی - فاشیستی و با شدت و ضعف در نقاط مختلف خاورمیانه ادامه خواهد یافت. اجرایی شدن فاز تازه‌ی تحریم‌های نفتی، خروج سرمایه‌های خارجی و انسداد مجاری بانکی و مالی رژیم در سطح بین‌المللی، قطعاً بر رویکرد بورژوازی میلیتاریست اسلامی در منطقه و مراودات بین‌المللی آن تأثیر خواهد گذاشت. اما در همین جا باید تأکید کرد که بازگشت موج کوبنده‌ی تحریم‌ها، لزوماً مترادف با تسلیم رژیم و پذیرش شروط بورژوازی آمریکا یا حتا سقوط آن نیست. اساساً هیچ رژیمی زیر فشار تحریم‌ها، ولو این که فرساینده و ویران‌گر هم باشند، فرو نخواهد پاشید. این نه خواست بورژوازی جهانی در شرایط روز است و نه چشم‌اندازی برای آن متصور است. رژیم به پشتوانه‌ی درهم‌رفتگی منافع خود با بخش‌های مختلف سرمایه‌ی بین‌المللی، دست یابی به سهمی از اضافه‌ارزش‌های حاصل استثمار توده‌های کارگر دنیا و انداختن عوارض تحریم بر جان توده‌ی کارگر ایران، تا مدت زمان نامعلومی قادر به چالش بحران خواهد بود. در عین حال، هر گونه احتمالی برای هر سطحی از تغییرات‌های در ساختار قدرت سیاسی یا حتا جایه‌جایی‌های ایدئولوژیک وجود دارد. بورژوازی میلیتاریست اسلامی نشان داده است برای بقای خود نه تنها با ایالات متحده، که حتا با اسرائیل هم به طور رسمی سازش خواهد کرد. همه‌ی این احتمالات وجود دارد، اما آن چه مهم است نه استراتژی ایالات متحده در منطقه، نه رویکرد رژیم در سیاست خارجی، نه جهت‌گیری‌های روسیه و چین له یا علیه جمهوری اسلامی، نه ماندگاری یا سقوط رژیم، که موقعیت روز جنبش کارگری ایران و جهان است. قرن‌هاست که بورژوازی با تزریق سموم خود و با القای منافع طبقه‌ی خود به عنوان منافع ملی کارگران جهان را در باتلاق وارونه‌پردازی‌ها اسیر کرده است؛ برای حصول سهم افزون‌تر از اضافه‌ارزش‌ها و موقعیت بهتر در سلسله‌مراتب قدرت و حاکمیت دنیا، کارگران جهان را علیه هم‌زنجیران خود به صف نموده است؛ جنگ‌های جنایت‌کارانه علیه توده‌های کارگر را اصول امنیت ملی اعلام نموده و مرزبندی‌های شوم نژادی، قومی، فرقه‌ای و

عقیدتی را پیش شرط «اعتلای ملت» جار زده است. این صف‌بندی‌ها و لشکرآرایی‌ها فقط و فقط به جاری ساختن حمام خون‌ها، سقوط هر چه بیش‌تر هستی کارگران و ارزش‌های انسانی آنان، درماندگی هر چه فاحش‌تر جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر، زاد و ولد فاشیسم و عروج بی‌مه‌ار آن در ساختار قدرت سیاسی روز بورژوازی جهانی ختم شده است. طبقه‌ی کارگر برای خلاص شدن از شر تمامی این بربریت‌های بورژوازی، راهی ندارد سواً این که علیه اساس سرمایه به پا خیزد. اعتراضات این جا و آن جا بر ضد سیاست‌های بین‌المللی یا مداخله‌جویی‌های منطقه‌ای این رژیم محافظه‌کار بورژوازی یا آن دولت فاشیستی سرمایه‌داری، هیچ دردی از دردهای بی‌شمار کارگران را درمان نمی‌کند. امید به اعجاز رفرمیسم راست و چپ بورژوازی، تغییر ریل سیاست بین‌المللی توسط احزاب چپ‌نمای امپریالیست ستیز و سنگربندی در پشت سر سیاست‌بازان بورژوازی از نوع کوربین، ساندرز، ملانشون، چامسکی و... برای خاتمه دادن به جنگ‌ها یا برقراری صلح در عرصه‌ی بین‌المللی، تنها و تنها به فرسایش هر چه بیش‌تر جنبش سرمایه‌ستیز طبقه‌ی کارگر و عروج لایه‌ی دیگری از بورژوازی به عرش قدرت سیاسی سرمایه خواهد انجامید.

فاز کنونی سرمایه‌داری، انحطاط‌آمیزترین فاز تاریخی آن است. برای سرمایه هیچ راه بازگشتی وجود ندارد. بقای آن در گرو سلاخی بی‌مه‌ار توده‌ی بردگان مزدی است. جنگ‌افروزی‌ها، بمباران‌ها و زاد و ولد کردن موجوداتی نظیر داعش، القاعده، طالبان، بوکوحرام، جبهه‌النصره، حزب‌الله و... تنها بخشی از استراتژی سرمایه برای فرار از ورطه‌ی انحطاط است. همه‌ی این‌ها از قعر استثمار توده‌ها و از بطن پویه‌ی خرید و فروش نیروی کار، انفصال از کار و سرنوشت کار و حق تعیین سرنوشت سر بیرون می‌آورند. و جزء تفکیک ناپذیر ارزش‌افزایی سرمایه هستند. تنها راه چاره‌ی طبقه‌ی کارگر جهان، این است که بر هر شکلی از رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و ارزش‌افزایی خط بطلان بکشد؛ خود را هر چه بیش‌تر در شکل شورایی سازمان‌یابی نماید و طومار بورژوازی و سیاست خارجی و راه‌بردهای بشرستیز آن را در تمامی عرصه‌ها درهم پیچد.

سپتامبر ۲۰۱۸

